

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره اخلاص

۱۰۳) سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۳۹۵/۴/۱۰ ۲۴ رمضان ۱۴۳۷

۱..... ترجمه

۱..... نکات ترجمه‌ای و نحوی

۲..... حدیث

۵..... تدبر

۱۰۴) سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۲ اللَّهُ الصَّمَدُ ۱۳۹۵/۴/۱۱ ۲۵ رمضان ۱۴۳۷

۸..... ترجمه

۸..... نکات ترجمه‌ای و نحوی

۸..... حدیث

۱۲..... تدبر

۱۰۶) سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۳ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۱۳۹۵/۴/۱۳ ۲۷ رمضان ۱۴۳۷

۱۴..... ترجمه

۱۴..... حدیث

۱۷..... تدبر

۱۰۷) سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۴ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۱۳۹۵/۴/۱۴ ۲۸ رمضان ۱۴۳۷

۲۰..... ترجمه

۲۰..... نکات ترجمه‌ای و نحوی

۲۰..... حدیث

۲۴..... تدبر

۱۰۲) سوره زمر (۳۹) آیه ۳۶ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

۱۳۹۵/۴/۹ ۲۳ رمضان ۱۴۳۷

۲۶..... ترجمه

۲۶..... نکات نحوی

۲۶..... حدیث

۲۹..... تدبر

ترجمه

به نام خداوند رحمن و رحیم؛ بگو اوست خدایی که احد است.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

درباره نقش نحوی الله چند حالت ممکن است: یکی اینکه «هو» ضمیری برای اشاره به مقام ذات الهی (اصطلاحاً هویت غیبیه) باشد و آنگاه «الله» خبر اول و «احد» یا خبر دوم باشد که بر این اساس ترجمه شد. (مجمع البیان ۱۰/ ۸۵۸؛ إعراب القرآن و بیانه ۱۰/ ۶۱؛ آداب الصلوه امام خمینی ۳۰۶/۳) (مبنای ترجمه فولادوند و جلال‌الدین فارسی)

دوم اینکه الله را مبتدای دوم بگیریم بدین صورت که «هو» اصطلاحاً ضمیر فصل و یا ضمیر شأن است که معنای خاصی ندارد و فقط اشاره می‌کند به جمله‌ای که بعدش آمده است، و به لحاظ نحوی، مبتدایی است که جمله «الله احد» خبر آن است؛ آنگاه در خود همین جمله، الله، مبتدا؛ و احد، خبر است (مجمع البیان ۱۰/ ۸۵۸؛ إعراب القرآن و بیانه ۱۰/ ۶۱؛ الجدول فی إعراب القرآن ۳۰/ ۴۲۶؛ المیزان ۲۰/ ۳۸۸)؛ که در این صورت باید بدین شکل ترجمه شود: «بگو حقیقت این است که خدا احد است» (یا به تعبیر ساده‌تر: بگو که خدا احد است) (مبنای ترجمه الهی قمشه‌ای و مشکینی و مکارم و مجتبی)

سوم اینکه همانند حالت اول «هو» را مبتدا و «الله» را خبر بدانیم، و «احد» را بدل از «الله» بدانیم که آوردن بدل نکره از معرفه ممکن است مانند «لَنْسَفَعًا بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةً» (لسان‌العرب ۳/ ۷۰؛ الکشاف ۴/ ۸۱۸) که در این صورت در ترجمه باید آن را همانند صفت ترجمه کنیم: «بگو او خدای احد است» (مبنای ترجمه آیتی و انصاریان و پاینده)

«أحد» را غالباً از ماده «وحد» دانسته‌اند که واو آن به همزه تبدیل شده است (لسان‌العرب ۳/ ۴۴۸؛ المصباح المنیر ۲/ ۶) در تفاوت این دو همگان اتفاق نظر دارند که «أحد» آن یکی است که دومی‌ای برایش فرض نداشته باشد (الفروق فی اللغة ۱۳۵) برای توضیح مطلب خوب است به این نکته توجه شود که: "أحد یا همواره به نحو سلبی به کار می‌رود «ماجائتی أحد» (یعنی هیچکس نزد من نیامد) و در حالت اثباتی، همواره به نحو مضاف (یوم الأحد: روز یکشنبه^۱) و یا مضاف الیه (أحدکم یا أحد الثلاثة) یا واحد منضم به عشرات (أحد عشر، احد و عشرين) به کار می‌رود و تنها حالتی که به نحو انفرادی با معنای اثباتی به کار رفته است در مورد خداوند است: الله احد» (مفردات ألفاظ القرآن ۶۷)

برخی از اهل لغت درباره تفاوت «واحد» و «أحد» نکته‌ای گفته‌اند که انشاءالله در تدبر امروز خواهیم دید که در خداشناسی بسیار به کار می‌آید! و آن اینکه "بنای «أحد» بر نفی هر عددی است که همراهش باشد، اما «واحد» اسمی است که اساساً عدد با آن شروع می‌شود، «أحد» در کلام برای انکار به درد می‌خورد و «واحد» برای اثبات. مثلاً وقتی گفته می‌شود «أحدی از آنها نزد من نیامد» یعنی نه یک نفر آمد نه دو نفر و...؛ اما وقتی بخواهیم به صورت اثباتی بگوییم، نمی‌توانیم بگوییم «أحدی از آنها

۱. آن گونه که راغب اصفهانی گفته یوم الاحد به معنای یوم الاول بوده است. (مفردات ألفاظ القرآن/ ۶۷) چه‌بسا این نام‌گذاری بر اساس تفکر

یهودی بوده که روزهای هفته از یکشنبه شروع می‌شود.

نزد من آمد» بلکه باید بگوییم «واحدی از آنها نزد من آمد» که در اینجا یعنی فقط یک نفر آمد و نه دونفر یا بیشتر... و در زبان عربی [بلکه فارسی] گفته می‌شود «أحدی نزد من نیامد» اما گفته نمی‌شود «أحدی نزد من آمد!» و همچنین در قبال این سخن که: «أحدی چنین چیزی نمی‌گوید»، پاسخ نمی‌دهند که «خیر، أحدی چنین چیزی می‌گوید» [بلکه می‌گویند: خیر واحدی [=یکنفر] هست که چنین چیزی می‌گوید]؛ وقتی «أحد» به صورت مضاف نیاید، وضعیتش این گونه است. بله، وقتی به صورت مضاف می‌آید به معنی «واحد» نزدیک می‌شود. " (لسان العرب ۳/ ۴۴۸)^۱

حدیث

(۱) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ... ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَيْهِ: اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ نَسَبَهُ رَبِّكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»...

ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ اقْرَأْ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ فَقَرَأَهَا مِثْلَ مَا قَرَأَ أَوْلًا ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ اقْرَأْ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فَإِنَّهَا نِسْبَتُكَ وَ نَسَبُهُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ...

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۴۸۶

از امام صادق ع [در حدیثی درباره چگونگی تشریح نماز در سفر معراج حدیثی به اینجا می‌رسند که می‌فرمایند: در رکعت اول، بعد از اینکه پیامبر ص به تعلیم الهی سوره حمد را خواند،] خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای محمد! [اکنون] اصل و نسب پروردگارت تبارک و تعالی را بخوان «بگو اوست خدایی که احد است، خداوند صمد است، نه می‌زاید و نه زاییده شده، و نه هیچ همانندی دارد» ...

[سپس چگونگی وقوع مراحل بعدی نماز توضیح داده می‌شود تا اینکه می‌فرمایند: در رکعت دوم خطاب می‌آید که سوره حمد را بخوان] سپس خداوند عزوجل به او وحی کرد که «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ...» [سوره قدر] را بخوان که آن بیان اصل و نسب تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است...

(۲) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ أَخِي شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ^۲

۱. الفرق بين الواحد و الأحد أن الأحد شيء بنى لنفى ما يذكر معه من العدد، و الواحد اسم لمفتتح العدد، و أحد يصلح فى الكلام فى موضع الجحود و واحد فى موضع الإتيان. يقال: ما أتانى منهم أحد، فمعناه لا واحد أتانى و لا اثنان؛ و إذا قلت جاءنى منهم واحد فمعناه أنه لم يأتنى منهم اثنان... الأصمعى: تقول العرب: ما جاءنى من أحد و لا تقول قد جاءنى من أحد، و لا يقال إذا قيل لك ما يقول ذلك أحد: بلى يقول ذلك أحد. فهذا حدُّ الأحد ما لم يضاف، فإذا أضيف قرب من معنى الواحد.

۲. قسمت حذف شده حدیث چنین است:

أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَأَيُّكُمْ يُحْيِي اللَّيْلَ قَالَ سَلْمَانُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَأَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَقَالَ سَلْمَانُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَغَضِبَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ سَلْمَانَ رَجُلٌ مِنَ الْفُرْسِ يُرِيدُ أَنْ يَفْتَخِرَ عَلَيْنَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ قُلْتُ أَيُّكُمْ يَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرُ أَيَّامِهِ

سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ ع يَا أَبَا الْحَسَنِ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ قُلُوبِ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَي الْقُرْآنِ وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ ثَلَاثًا الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانِ وَ الَّذِي بَعَنَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّتِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ لَكَ لَمَّا عَذَّبَ أَحَدًا بِالنَّارِ

الأمالي (للصدوق)، ص ۳۴ ؛ مناقب آل أبي طالب ع، ج ۳، ص ۲۰۰

در حدیثی طولانی که مشتمل بر گفتگوی سلمان فارسی با یکی از اصحاب است، در فرازی از این گفتگو، سلمان می گوید:

«از حبیبم رسول خدا ص شنیدم که خطاب به حضرت علی ع می فرمود:

ای ابالحسن! مثل تو در در امت من، مثل «قُلُوبِ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. کسی یک بار این سوره را بخواند مانند این است که یک سوم قرآن را خوانده؛ و دوبار بخواند مانند دو سوم قرآن است؛ و سه بار بخواند مانند ختم کل قرآن است. همین طور، کسی که با زبانش تو را دوست بدارد، یک سوم ایمانش کامل شده، و کسی که با زبان و قلبش دوست بدارد، دو سوم ایمانش، و کسی که با زبان و قلبش دوست بدارد و با دستش یاریت کند ایمانش را کامل کرده است؛ و به کسی که مرا به حق مبعوث کرده، سوگند، ای علی! اگر اهل زمین هم همچون محبت آسمانیان تو را دوست بدارند، احدی در آتش عذاب نخواهد شد.

توجه: این حدیث نبوی در حدیث هفتاد منقبت (لی سَبْعُونَ مَنْقَبَةً) از خود امیرالمومنین ع (که البته در آنجا، در یک سوم

اول، «قلب» مطرح است نه «زبان») روایت شده (الخصال ۲/ ۵۸۰)^۱ و در نیز از امام باقر ع و در کتب اهل سنت از ابن عباس و

نعمان بن بشیر با عباراتی اندک متفاوت روایت شده است (تأویل الآیات الظاهرة، ص ۸۲۳-۸۲۴)

(۳) حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهِ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْأَيْلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ عَبْدَانُ بْنُ

الْفَضْلِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

يَأْكُلُ وَ قُلْتُ أَيُّكُمْ يُحِبِّي اللَّيْلَ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرَ لَيْلَتِهِ نَائِمٌ وَ قُلْتُ أَيُّكُمْ يَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَقَالَ أَنَا وَ هُوَ أَكْثَرَ نَهَارِهِ صَامِتٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَهْ يَا فُلَانُ أَنَّى لَكَ بِمِثْلِ لُقْمَانَ الْحَكِيمِ سَلُهُ فَإِنَّهُ يُبَيِّنُكَ فَقَالَ الرَّجُلُ لِسَلْمَانَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَصُومُ الدَّهْرَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ رَأَيْتَكَ فِي أَكْثَرَ نَهَارِكَ تَأْكُلُ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنِّي أَصُومُ الثَّلَاثَةَ فِي الشَّهْرِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا وَ أَصِلْ شُعْبَانَ بِشَهْرِ رَمَضَانَ فَذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ فَقَالَ أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُحِبِّي اللَّيْلَ فَقَالَ نَعَمْ-

فَقَالَ أَنْتَ أَكْثَرَ لَيْلَتِكَ نَائِمٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ بَاتَ عَلَى طَهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ كُلَّهُ فَإِنَّا آبِيتُ عَلَى

طَهْرٍ فَقَالَ أَلَيْسَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ يَوْمٍ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَنْتَ أَكْثَرَ أَيَّامِكَ صَامِتٌ فَقَالَ لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ وَ لَكِنِّي ...

و در پایان حدیث این جمله را دارد

وَ أَنَا أَقْرَأُ قُلُوبِ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَامَ وَ كَأَنَّهُ قَدْ أَلْتَمَّ حَجْرًا.

۱ . قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ص أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَنْقَبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرَكْتُهُ فِيهَا وَ فَضَلْتُهُ وَ لِي سَبْعُونَ

مَنْقَبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ

... وَ أَمَّا الْحَادِيَةُ وَ السُّتُونَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ قُلُوبِ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَ

مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ أَغَانَكَ بِلِسَانِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَي الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ أَغَانَكَ بِلِسَانِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ

جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِمَدِينَةِ حُجَنْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شُجَاعِ الْفَرَّغَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ الْعَنْبَرِيُّ بِمِصْرَ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ وَهَبِ بْنِ وَهَبِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» قَالَ:

قُلْ أَيْ أَظْهَرَ مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَنَبَّأْنَاكَ بِهِ بِتَأْلِيفِ الْحُرُوفِ الَّتِي قَرَأْنَاهَا لَكَ لِيَهْتَدِيَ بِهَا مَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَهُوَ اسْمٌ مَكْنِيٌّ مُشَارٌ إِلَى غَائِبٍ فَأَلْهَاءُ تَنْبِيهِ عَلَى مَعْنَى ثَابِتٍ وَالْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِّ كَمَا أَنَّ قَوْلَكَ هَذَا إِشَارَةٌ إِلَى الشَّاهِدِ عِنْدَ الْحَوَاسِّ وَذَلِكَ أَنَّ الْكُفَّارَ نَبَّهُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ بِحَرْفِ إِشَارَةِ الشَّاهِدِ الْمُدْرِكِ فَقَالُوا هَذِهِ آلِهَتُنَا الْمَحْسُوسَةُ الْمُدْرِكَةُ بِالْأَبْصَارِ فَأَشِيرُ أَنْتَ يَا مُحَمَّدُ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي تَدْعُو إِلَيْهِ حَتَّى نَرَاهُ وَنُدْرِكُهُ وَلَا نَأْلَهُ فِيهِ فَانزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَأَلْهَاءُ تَنْبِيَتْ لِلثَّابِتِ وَالْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ دَرْكِ الْأَبْصَارِ وَلَمَسِ الْحَوَاسِّ وَأَنَّ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ بَلْ هُوَ مُدْرِكُ الْأَبْصَارِ وَ مُبْدِعُ الْحَوَاسِّ.

التوحيد (للصدوق)، ص ۸۹

از امام باقر ع در تفسیر « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » روایت شده است:

«قل» یعنی آنچه را که با کنار هم قرار دادن حروفی که برای تو قرائت کردیم تو را از آن آگاه کردیم اظهار کن تا هرکس که «در حالی که شاهد است، گوش می‌سپارد» (ق/۳۷) با آن هدایت شود.

و «هو» اسمی است سرپوشیده که با آن به سوی امر غائب اشاره شده، پس «ه» برای آگاه کردن از معنایی ثابت است و «و» اشاره به آن کسی است که به چنگ حواس در نمی‌آید؛ همان گونه که «هذا» برای اشاره به چیزی است که نزد حواس حاضر است؛ این بدان جهت است که کفار به خدایانشان با حرف اشاره‌ای که برای چیزی که در در مقابل ادراک [حسی‌شان] قرار دارد، حکایت می‌کردند و می‌گفتند: این (هذه) خدایان ماست که با حس بینایی مان درک می‌شود؛ پس [در مقابل]، «تو ای محمد! اشاره نما به خدای خود که بسوی او میخوانی» تا او را [با دیده دل] ببینیم و دریابیم و در او حیران و سرگردان نباشیم؛ پس خدای تبارک و تعالی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نازل فرمود که «ه» اش برای تثبیت آن امر ثابت، و «و» اش برای اشاره به آنی است که از درک چشمها و لمس حواس غائب است که خداوند متعالی تر از آن است [که با چشم دیده و با حواس لمس شود] ، که او خود دریابنده‌ی چشم‌ها و ایجاد کننده حواس است.

۴) قال امیرالمومنین ع:

الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٌ

كُلُّ مُسَمًّى بِالْوَحْدَةِ غَيْرُهُ قَلِيلٌ

نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ و خطبه ۶۵

امیرالمومنین ع می‌فرماید:

[خداوند متعال] احد است اما نه وحدتی که به عدد برگردد.

غیر از خدا هر آنچه که به «وحدت» متصف شود، [حقیقتاً واحد نیست] بلکه «کم» است.

۵) قَالَ الْبَاقِرُ ع «الْأَحَدُ» الْفَرْدُ الْمُنْفَرِدُ.

«أحد» آن «فرد» است که کاملاً تک باشد.^۱

تدبر

۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ...»: برخی بر این باورند که «بِسْمِ اللَّهِ» در هر سوره خاص همان سوره است و با معانی آن سوره ارتباط خاصی دارد (آداب الصلوه امام خمینی/۲۴۲) و درباره معنای آن در ابتدای سوره اخلاص گفته‌اند: «شرح نسب حق و بیان اسرار توحید را با انانیت [= منیت و خودبینی] خود و زبان منسوب به خود نتوان بیان نمود؛ بلکه تا سالک از حجاب خود بیرون نرود و متحقق به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدس نشود [= خود را کاملاً تسلیم اراده خدا نکند] و فانی در هویت مطلقه نگردد [= از منیتش چیزی باقی نماند]، سرایر توحید را درک نکند. (آداب الصلوه امام خمینی/۳۰۵)

۲) «... اللَّهُ أَحَدٌ»: در «نکات ترجمه» بیان شد که از طرفی اهل لغت بر این باورند که «أحد» به نحو منفرد (غیر مضاف یا مضاف الیه) برای انکار به درد می‌خورد و «واحد» برای اثبات؛ و از طرف دیگر می‌دانیم که «أحد» در مورد خداوند با معنای اثباتی به کار برده می‌شود.

وقتی می‌گفتیم «أحدی نیامد» یعنی هیچکس نیامد. گویی «أحد» آن «یک»ی است که وقتی نمی‌آید «هیچکس» نمی‌آید، پس وقتی می‌آید باید «همه» را بیاورد و در میان اشیای جهان چنین چیزی وجود ندارد؛ لذا در کلام عادی، در جمله اثباتی استفاده نمی‌شود؛ اما در مورد خدا چطور؟ آیا خدا همان «یک»ی نیست که هر جا باشد همه چیز هست؟! اکنون به حدیث ۴ بنگرید: «أحد» وحدتش عددی نیست؛ وحدت عددی، «یک»ی است که در افزایش «دو» ممکن است. مثلاً «خورشید منظومه شمسی» تنها «یکی» است؛ اما «أحد» نیست؛ زیرا خورشید دوم، محال نیست (همان طور که برخی منظومه‌ها چند خورشید دارند). اما خداوند «یک»ی است که «دو» برایش فرض ندارد. «خدای دوم»، نه فقط «موجود نیست»، بلکه «محال است وجود داشته باشد». به همین جهت است که امام علی ع فرمود: هر «یک»ی غیر از خدا، به خاطر «قلیل» بودنش است که «یک» است. اگر یک خورشید داریم، چون تعدادش کم است، یکی شده است و اگر دوتا شود، تعداد خورشیدها در عالم بیشتر می‌شود. اما خداوند «یک»ی است که «یک» بودنش به خاطر کم بودنش نیست. او از فرط عظمت، «یک» است؛ «یک»ی است که «دو» ندارد و جا برای «دوم»ی‌ای نگذاشته است.

۱. این روایت هم قابل توجه است:

رَوَى أَبُو دَاوُدَ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ النَّانِبِيِّ ع قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ مَا مَعْنَى الْأَحَدِ؟ -

قَالَ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ أَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ ثُمَّ يَقُولُونَ بَعْدَ ذَلِكَ لَهُ شَرِيكَ وَصَاحِبَةٌ فَقُلْتُ قَوْلُهُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ قَالَ يَا أَبَا هَاشِمٍ أَوْهَامُ الْقُلُوبِ أَدَقُّ مِنْ أَبْصَارِ الْعُيُونِ أَنْتَ قَدْ تَدْرِكُ بُوْهَمِكَ السَّنْدَ وَالْهِنْدَ وَالْبُلْدَانَ الَّتِي لَمْ تَدْخُلْهَا - وَلَمْ تَدْرِكْ بِبَصْرِكَ ذَلِكَ فَأَوْهَامُ الْقُلُوبِ لَا تُدْرِكُهُ فَكَيْفَ تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؟ وَ سُئِلَ عَ أَيْجُوزُ أَنْ يُقَالَ لِلَّهِ إِنَّهُ شَيْءٌ؟ فَقَالَ نَعَمْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ حَدِّ الْأَبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِيهِ.

الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص ۴۴۲؛ متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۱۰۵

برای همین است که با اینکه «أحد» را نمی‌توان در جمله مثبت استفاده کرد؛ اما برای خدا می‌توان؛ زیرا خدا همان «یک»ی نیست که هر جا باشد همه چیز هست!

«وحدت وجود»ی که فلاسفه و عرفا می‌گویند، چنین چیزی است.

آنکه می‌گفت

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

نمی‌خواست واقعیت داشتن سایر موجودات را انکار کند و نعوذبالله بگوید که خداوند با همه چیز متحد و یا در همه چیز حلول کرده است! چون، در عرض خدا چیزی نیست که بخواهد با او متحد شود یا در او حلول کند!

بلکه او فهمیده بود که به تعبیر سعدی شیرین سخن:

...

بر عارفان جز خدا هیچ نیست

توان گفتن این با حقایق شناس

ولی خرده گیرند اهل قیاس

که پس آسمان و زمین چیستند؟

بنی آدم و دام و دد کیستند؟

... همه هرچه هستند از آن کمترند

که با هستی‌اش نام هستی برند...

<http://ganjoor.net/saadi/boostan/bab3/sh18/>

یکبار دیگر به فرازهایی از این سخن شیرین هاتف اصفهانی نگاهی بیندازیم:

چشم دل باز کن که جان بینی

آنچه نادیدنی است آن بینی

گر به اقلیم عشق روی آری

همه آفاق گلستان بینی

... آنچه بینی دلت همان خواهد

و آنچه خواهد دلت همان بینی

... هرچه داری اگر به عشق دهی

کافر مگر جوی زیان بینی

... آنچه نشنیده گوش، آن شنوی

و آنچه نادیده چشم، آن بینی

تا به جایی رساندت که یکی
از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان
تا به عین‌الیقین عیان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لاله‌الاهو

<http://ganjoor.net/hatef/divan-hatef/tarjeeband/>

۳) «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: کسی که «أحد» بودن خدا را باور کند، آنگاه می‌فهمد که خدا برای او کافی است و از غیر خدا نمی‌ترسد (جلسه ۱۰۲، زمر/۳۹).

آنگاه اگر همچون ابراهیم ع تنهای تنها بماند باز حتی جبرئیل را هم «کس»ی نمی‌بیند که بتواند به او کمک کند، چه رسد به سایرین (جلسه ۱۰۲، حدیث ۱).

اگر امام خمینی با قاطعیت می‌گفت «نترسید، نترسانید ... آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=2067>

اگر می‌گفت:

«ما می‌گوییم اسرائیل باید از صفحه‌روزگار محو شود»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=3027>

چون

«بنده خدا» شده بود و «أحد» بودن خدا را باور کرده بود.

۴) «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: این آیه هم با «قل» شروع می‌شود.

یعنی وقتی به «أحدیت» خداوند پی بردی و فهمیدی به چه حقیقت‌گرانهایی رسیده‌ای، این را به دیگران هم بگو.

یعنی اینکه این منطق خودت را به همگان اعلام کن که:

"خداوندا، ما تنهای تنهایییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم" (جلسه ۱۰۲،

تدبر ۳)

ترجمه

خداوند [تنها] صمد است

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الصمد»: ماده «صمد» که فقط یکبار در قرآن کریم به کار رفته، بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی «قصد کردن» است و «صمد» به شخص مافوق که همه افراد برای رفع نیازشان به سراغ او می‌روند و او را قصد می‌کنند گفته می‌شود؛ و دوم به معنای «صلب» و سخت و محکم است و لذا به چیزی که کاملاً توپر باشد و هیچ جای خالی‌ای درونش نباشد (غیرمُجَوَّف) نیز «صمد» گفته می‌شود (معجم المقاییس اللغه ۳/ ۳۰۹؛ مفردات ألفاظ القرآن/ ۴۹۳؛ لسان العرب ۳/ ۲۵۸؛ المحيط فی اللغه ۸/ ۱۱۹) آنگاه هنگام کاربرد آن در مورد خداوند، در حالت اول، نیازمندی همه به او مدنظر خواهد بود و در حالت دوم، بی‌نیازی او از همگان یا بسیط و غیر مرکب بودن او؛ و هریک از ترجمه‌های موجود به یکی از این معانی اشاره کرده‌اند که همگی با هم می‌توانند درست باشد و لذا می‌توان گفت این کلمه معادلی در زبان فارسی ندارد.

«اللَّهُ الصَّمَدُ» را می‌توان مبتدا و خبر گرفت که در این صورت چون «ال» روی خبر آمده دلالت بر حصر می‌کند (فقط خدا صمد است)، و می‌توان «الصمد» را صفت برای «الله» گرفت و آنگاه کل عبارت «الله الصمد» را خبر برای «هو» که در آیه قبل آمده بود. (او خدای صمد است) (مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱۰/ ۸۵۸)^۱

حدیث

(۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

إِنَّ الْيَهُودَ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ص فَقَالُوا أَنْسِبْ لَنَا رَبَّكَ فَلَبِثَ ثَلَاثًا لَا يُجِيبُهُمْ ثُمَّ نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ إِلَى آخِرِهَا فَقُلْتُ لَهُ مَا الصَّمَدُ فَقَالَ الَّذِي لَيْسَ بِمُجَوَّفٍ.

التوحيد (للصدوق)، ص ۹۳

۱. برخی شش حالت نحوی برای این جمله در نظر گرفته‌اند:

اللَّهُ الصَّمَدُ فيه ست تقديرات: أحسنها أن يكون قولك اللَّهُ رفعا بالابتداء الصَّمَدُ نعته و ما بعده خبره، و القول الثاني أن يكون الصمد الخبر، و القول الثالث أن يكون على إضمار مبتدأ، و الرابع أن يكون خبرا بعد خبر، و الخامس أن يكون بدلا من أحد، و السادس أن يكون بدلا من قولك اللَّهُ الأول فإن قيل: ما معنى التكرير؟ فالجواب أن فيه التعظيم هكذا كلام العرب (إعراب القرآن (للنحاس)، ج ۵، ص ۱۹۴)

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که یهودیان [در برخی نقل‌ها: مشرکان] از رسول خدا خواستند که اصل و نسب خدایت را برای ما بگو. سه روز جوابشان را نگفت تا سوره توحید نازل شد.

از ایشان سوال کردم: «صمد» یعنی چه؟

فرمود: چیزی که تو خالی نباشد.

(۲) قَالَ الْبَاقِرُ حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي قَدِ انْتَهَى سُودُهُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَ لَا يَشْرَبُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا يَنَامُ وَ الصَّمَدُ الدَّائِمُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ.

(۳) قَالَ الْبَاقِرُ الصَّمَدُ السَّيِّدُ الْمُطَاعُ الَّذِي لَيْسَ فَوْقَهُ أَمْرٌ وَ نَاهٍ.

(۴) قَالَ: وَ سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا يَتَّوَدُّهُ حِفْظُ شَيْءٍ وَ لَا يَعْرُزُ عَنْهُ شَيْءٌ.

(۵) قَالَ وَ هَبُّ بْنُ وَ هَبُّ الْقُرَشِيُّ قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ع الصَّمَدُ هُوَ الَّذِي إِذَا أَرَادَ شَيْئًا قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الصَّمَدُ الَّذِي أُبْدِعَ الْأَشْيَاءَ فَخَلَقَهَا أَضْدَادًا وَ أَشْكَالًا وَ أَزْوَاجًا وَ تَفَرَّدَ بِالْوَحْدَةِ بِلَا ضِدٍّ وَ لَا شَكْلِ وَ لَا مِثْلِ وَ لَا نِدٍّ.

احادیث فوق همگی از توحید صدوق، ص ۹۰ است و در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۱ نیز آمده است.

(۲) امام باقر ع از امام سجاده نقل کرده‌اند که:

۱. مثلا:

(۱) حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَمَادِ بْنِ مِهْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ السَّعْدِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَدَمَ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ حَرِيْزِ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ قَالَتْ قُرَيْشٌ لِلنَّبِيِّ ص بِمَكَّةَ صِفْنَا لَنَا رَبَّكَ لِنَعْرِفَهُ فَنَعْبُدَهُ، فَانزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى النَّبِيِّ ص قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، يَعْنِي غَيْرَ مُبَعَّضٍ وَ لَا مُجَزَّئٍ وَ لَا مُكَيَّفٍ، وَ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ الْعَدَدِ وَ لَا الزِّيَادَةُ وَ لَا النُّقْصَانُ، اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي قَدِ انْتَهَى إِلَيْهِ السُّودُ وَ الَّذِي يَصْمُدُ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِحَوَائِجِهِمْ إِلَيْهِ، لَمْ يَلِدْ مِنْهُ عَزِيرٌ كَمَا قَالَتِ الْيَهُودُ لِعَالِيْنِ اللَّهِ وَ سَخَطُهُ - وَ لَا الْمَسِيحُ كَمَا قَالَتِ النَّصَارَى عَلَيْهِمْ سَخَطَ اللَّهُ، وَ لَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَا النُّجُومُ كَمَا قَالَتِ الْمَجُوسُ عَلَيْهِمْ لِعَالِيْنِ اللَّهِ وَ سَخَطُهُ - وَ لَا الْمَلَائِكَةُ كَمَا قَالَتِ كُفَّارُ قُرَيْشٍ لِعَنْهُمْ اللَّهُ وَ لَمْ يُولَدْ لَمْ يَسْكُنِ الْأَصْنَابَ وَ لَمْ تَضُمَّهُ الْأَرْحَامُ - لَمْ يَكُنْ شَيْءٌ كَانَ وَ لَا مِنْ شَيْءٍ خُلِقَ مَا [مِمَّا] كَانَ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، يَقُولُ لَيْسَ لَهُ شَبِيهٌ وَ لَا مِثْلٌ وَ لَا عَدْلٌ - وَ لَا يُكَافِيهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ بِمَا أَنْعَمَ عَلَيْهِ مِنْ فَضْلِهِ.

تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۴۴۹

(۲) قَالَ [حَدَّثَنَا] أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ بُنَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زُفَرٍ الْعَنْبَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ [الْحَمِيدِ] الْمَفْسَرُ الْوَاسِطِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ بَهْرَامَ عَنِ حَمَادِ عَنِ مُقَاتِلِ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ مُرَاجِمَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا سَأَلُوا النَّبِيَّ ص مِنْهُمْ جَبْرُ بْنُ مُطْعِمٍ وَ أَبُو جَهْلٍ بْنُ هِشَامٍ وَ رِءُوسَا [وَ رُؤَسَاءُ] مِنْ قُرَيْشٍ يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنَا عَنْ رَبِّكَ مِنْ أَىِّ شَيْءٍ هُوَ مِنْ خَسْبٍ أَمْ مِنْ نَحَاسٍ أَمْ مِنْ حَدِيدٍ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ إِنَّهُ قَدْ أَنْزَلَ نَعْتَهُ فِي التَّوْرَةِ فَأَخْبِرْنَا عَنْهُ فَانزَلَ اللَّهُ [تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ ص] قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ يَعْنِي الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ الصَّمَدُ السَّيِّدُ الَّذِي يُسْتَدُّ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ قَالَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَالُوا الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرُ ابْنِ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ فَانزَلَ اللَّهُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ [يَعْنِي أَى] لَا مِثْلَ لَهُ فِي الْإِلَهِيَّةِ وَ لَا ضِدَّ لَهُ وَ لَا نَدَّ لَهُ وَ لَا شِبْهَ لَهُ وَ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع هِيَ مَكِّيَّةٌ كُلُّهَا نَزَلَتْ [فَنَزَلَتْ فَتَزَلْ].

تفسیر فرات الكوفی، ص: ۶۱۷

صمد آن است که تو خالی نباشد، و صمد کسی است که آقایی به او ختم شود، و صمد کسی است که نمی خورد و نمی نوشد و نمی خوابد، و صمد آن دائمی است که همواره بوده و خواهد بود.

۳) امام باقر ع می فرمود: صمد آن آقای مورد اطاعتی است که فوق او امر و نهی کننده ای وجود ندارد.

۴) از امام سجاده درباره «صمد» سوال شد، فرمودند: صمد کسی است که شریکی ندارد و حفظ و نگهداری از چیزی او را خسته نمی کند و چیزی دور از دسترس او نمی ماند.

۵) از زید بن علی (فرزند امام سجاده ع) نقل شده است که: صمد کسی است که وقتی چیزی را اراده کند می گوید: باش، پس موجود می شود؛ و صمد کسی است که اشیاء را ابداع کرده (بدون سابقه، آفریده) و آنها را به صورت اضداد و اشکال و زوج زوج آفرید و وحدت را فقط برای خودش گذاشت که نه ضدی دارد و نه شکلی و نه مثلی و نه همتایی.^۱

۶) قَالَ وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ الْفَرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ ع يَقُولُ قَدِمَ وَقَدْ مِنْ أَهْلِ فَلِسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ ع فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةٌ أَحْرَفٍ فَأَلْفٌ دَلِيلٌ عَلَى إِيْتِيهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَذَلِكَ تَنْبِيهُ وَإِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ دَرْكِ الْحَوَاسِ وَاللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِيْتِيهِ بِأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَالْأَلْفُ وَاللَّامُ مُدْعَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَلَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَيَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِيْتِيَهُ بِالطُّفْهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ وَلَا تَقَعُ فِي لِسَانِ وَاصِفٍ وَلَا أُذُنِ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي إِلَهُ الْخَلْقِ عَنْ دَرْكِ مَا هِيَ وَكَيْفِيَّتِهِ بِحَسِّ أَوْ بَوْهِمْ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَخَالِقُ الْحَوَاسِ وَإِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رَبُّوبِيَّتَهُ فِي إِبْدَاعِ الْخَلْقِ وَتَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفُ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكَثِيفُ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرَ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَمْ الصَّمَدِ لَا تَتَبَيَّنُ وَلَا تَدْخُلُ فِي حَاسَةِ مِنَ الْحَوَاسِ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَلَطْفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَا هِيَ الْبَارِي وَكَيْفِيَّتِهِ إِلَهُ فِيهِ وَتَحَيَّرَ وَلَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُ الصُّورِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُمْ وَمُرَكَّبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَأَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَادِقٌ وَقَوْلُهُ صِدْقٌ وَكَلَامُهُ صِدْقٌ وَدَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَعَدَّ بِالصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَأَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَأَنَّ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَلَا يَزَالُ وَلَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَأَمَّا الدَّالُّ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَأَنَّ عَزَّ وَجَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكُونَ وَالزُّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَجَلَّ يُكُونُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ ع لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَمَلَةً لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَنَفَّسُ الصُّعْدَاءَ وَيَقُولُ عَلَى الْمَنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا

۱. قَالَ الْبَاقِرُ ع كَانَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ - الصَّمَدُ الْقَائِمُ بِنَفْسِهِ الْغَنِيُّ عَنْ غَيْرِهِ وَقَالَ غَيْرُهُ الصَّمَدُ الْمُتَعَالَى عَنِ الْكُونَ وَالْفَسَادِ وَالصَّمَدُ الَّذِي لَا يُوصَفُ بِالتَّغَايُرِ.

التوحيد (للصدوق)، ص ۹۰

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُيَيْدٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع وَسُئِلَ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.

التوحيد (للصدوق)، ص ۹۲

جَمًّا هَاهُ هَاهُ أَلَا لَأَجِدَنَّ مَنْ يَحْمِلُهُ أَلَا وَإِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ ﴿۱﴾ لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ ع...^۱

التوحيد (للسدوق)، ص ۹۳

(۶) از حضرت صادق (ع) روایت شده که گروهی از اهل فلسطین بر امام باقر (ع) وارد شدند و از مسائلی چند سؤال کردند و ایشان را جواب داد، سپس از معنی صمد سؤال کردند، حضرت فرمود:

تفسیرش در خودش است: «الصمد» پنج حرف است:

«الف» دلیل است بر ائیت [= تحقق] اوست و این همان سخن خداوند عز و جل است که «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»

(گواهی داد خدا به اینکه خدایی جز او نیست) و اشاره‌ای است به سوی آن که به چنگ حواس نمی‌افتد؛

«لام» دلیل بر الهیت او است، که او الله است؛

و اینکه الف و لام در هم ادغام شده و بر زبان ظاهر نمی‌شوند و در گوش واقع نمی‌شوند ولی در نوشتن ظهور دارند، دلیلی است بر اینکه الهیت خداوند، به خاطر لطافت و ظرافتی که دارد، مخفی از آن است که به درک حواس درآید و یا در زبان وصف‌کننده و یا گوش شنونده‌ای واقع شود زیرا حقیقت «إله» کسی است که خلایق از درک ماهیت و کیفیت او با حس و وهم خود حیران شوند چرا که او خود ایجاد کننده اوهام و حواس است و اینکه در کتابت آشکار می‌گردد دلیلی است بر اینکه خدای سبحانه ربوبیتش را در ابداع خلایق و درهم آمیختن روح‌های لطیف آنان با جسم‌های فشرده‌شان برایشان آکار کرده است به طوری که وقتی بنده‌ای به خودش می‌نگرد روحش را نمی‌بیند، همان گونه لام الصمد [هنگام تلفظ] آشکار نمی‌شود و در هیچیک از حواس پنجگانه وارد نمی‌شود؛ ام چون به نوشته نظر کند آنچه پنهان و لطیف بوده برایش ظاهر گردد؛ پس هرگاه بنده در ماهیت باری تعالی و کیفیت او اندیشه کند در او متحیر و سرگردان شود و اندیشه‌اش به چیزی که برایش متصور شود احاطه پیدا نکند زیرا که خداوند عز و جل خود آفریننده صورت‌ها است (پس خودش صورت ندارد) و چون به آفرینش خود نظر کند از برایش ثابت شود که او آفریننده ایشان و درهم‌آمیزنده‌ی روح‌ها و جسم‌های ایشان است؛

و اما «صاد» دلیل است بر اینکه خداوند عز و جل صادق است؛ سخن و کلامش صدق است و بندگان را به اینکه با صدق و راستی از [سخن] صدق پیروی کنند فراخوانده؛ و صادقانه آنها را به سرای صدق وعده فرموده است؛

و اما «میم» دلیل است بر ملک و پادشاهی او و آنکه او پادشاه حقی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود و پادشاهی برطرف نخواهد شد و اما دال دلیلی است بر «ملک» او و اینکه او همواره مَلِکِ حق [= فرمانروای بحق] بوده و خواهد بود و زوالی در ملک او راه نداشته و نخواهد داشت؛

و اما «دال» دلیلی بر دوام ملک اوستو اینکه خداوند عز و جل همیشگی است و برتر از هر گونه بودن و رفتنی است بلکه کائنات را، که با تکوین او هست شده‌اند، هستی داده است.

۱ . الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَ وَفَّقَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ . وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ جَنَّبَنَا عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ حَمْدًا سَرْمَدًا وَ شُكْرًا وَاصِبًا وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ يَقُولُ لَمْ يَلِدْ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَكُونُ لَهُ وَلَدٌ يَرِثُهُ وَ لَمْ يُولَدْ فَيَكُونُ لَهُ وَالِدٌ يَشْرِكُهُ فِي رُبُوبِيَّتِهِ وَ مُلْكِهِ - وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ فَيَعَاوَنُهُ فِي سُلْطَانِهِ .

سپس [امام باقر ع] فرمود: اگر برای علمی که خدای عز و جل به من داده، حاملانی می‌یافتم هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و همه شرایع را [تنها] از لفظ الصمد نشر می‌دادم و چگونه برای من چنین چیزی میسر شود در حالی که جدم امیرالمومنین ع حاملانی برای علم خود نمی‌یافت چنانکه گاه آهی عمیق می‌کشید و بر سر منبر می‌فرمود «از من پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید که سینه‌های من از علم لبریز است؛ آه آه که کسی را که بتواند تحملش کند نمی‌یابم و بدانید که من از جانب خدا بر شما حجتی رسا هستم پس «تن به سرپرستی کسانی ندهید که خداوند بر آنان غضب کرده است و از آخرت ناامید شده‌اند همان گونه که کفار از اهل قبور ناامیدند (ممتحنه/۱۳) سپس امام باقر ع ادامه داد ...

التوحید (للصدوق)، ص ۹۳

تدبر

۱) به نظر علامه طباطبایی، معنای اصلی این ماده همان «مافوقی که همه حاجت نزد او می‌آورند» است و چون خداوند خالق همه چیز است پس هر چیزی برای رفع نیاز خود خدا را قصد می‌کند، پس خدا صمد است یعنی مقصود نهایی همه اشیاء برای رفع حاجاتشان است؛ که در این صورت، آیه قبل با آیه قبل بیشتر مرتبط است بدین صورت که دو تعبیر «أحد» و «صمد» به ترتیب، خدا را در مقام ذات و فعلش معرفی می‌کند؛ اما اگر «صمد» را به معنای امری که توخالی (مُجَوِّف) نیست در نظر بگیریم آنگاه معنایش این است که خدا هیچ نیازی به غیر ندارد (خلایی ندارد که بخواهد توسط دیگری پر شود) آنگاه آیه بیشتر با آیه بعد مرتبط می‌شود، و در واقع آیات بعد، (که خدا نه می‌زاید و نه زاده شده است) شرح و تفسیر معنای «صمد» خواهد بود. (المیزان ۲۰/ ۳۸۸؛ ترجمه المیزان ۲۰/ ۶۷۲-۶۷۱)

با توجه به قاعده امکان استعمال لفظ در بیش از یک معنا بهتر است که بگوییم هر دو معنا در آیه مدنظر بوده، و صمد یعنی آن مافوقی که به هیچکس نیاز ندارد و نیز همه نیازها به سوی اوست و او مصدر همه امور است؛ و لذا آیه هم با قبلش ارتباط دارد و هم با بعدش.

۲) «اللَّهُ الصَّمَدُ» چرا در این آیه کلمه «صمد» را با «ال» آورد؛ اما در آیه قبل، «أحد» را بدون «ال»؟ چون اگرچه تنها خداست که بی‌نیاز از همگان و همگان محتاج اویند، اما منطقی معنی دارد که غیر خدا هم این وصف را داشته باشد؛ لذا با آوردن «ال» بر روی خبر، این وصف را منحصر در خدا کرد؛ در حالی که کلمه «أحد» خودش به گونه‌ای است که جایی برای غیر باقی نمی‌گذارد و دومی‌ای برایش فرض ندارد که نیاز باشد آن را منحصر به خدا نسبت دهیم. (المیزان ۲۰/ ۳۸۸؛ ترجمه المیزان ۲۰/ ۶۷۲-۶۷۱)

۳) «اللَّهُ الصَّمَدُ»: چرا در این آیه هم اسم «الله» را تکرار کرد و نفرمود «هو الصمد». ظاهراً بدین دلیل که هر یک از این دو جمله برای معرفی خدا کافی است؛ برای معرفی خدا کافی است بدانیم که او «أحد» است و یا اینکه او «الصمد» است. (المیزان ۲۰/ ۳۸۸؛ ترجمه المیزان ۲۰/ ۶۷۲-۶۷۱) (شأن نزول آیه، پاسخ به کسانی بود که اصل و نسب الله را می‌خواستند، حدیث ۱)

۴) کسی که باور کند خدا «الصمد» است، حقیقتی را یافته که خلایی ندارد (حدیث ۱)، سروری را یافته که آقایی به او ختم شود و سروری‌اش زوال‌پذیر نیست (حدیث ۲) و مافوقی ندارد (حدیث ۳)، بی‌نیازی را یافته که شریکی ندارد و حفظ و نگهداری از چیزی او را خسته نمی‌کند و چیزی دور از دسترس او نمی‌ماند (حدیث ۴)؛ و در یک کلام، پناهگاهی یافته است

که فوق آن پناهگاهی نیست و همه کارها دست اوست و هر قدرتمندی هم در عالم بخواهد هر کاری انجام دهد، زیر نظر اوست.

به همین جهت که از هیچ قدرتی در عالم نمی‌ترسد و چنین سخن می‌گوید:

«شاه هم تکیه کرده بود بر امریکا و انگلیس و چین و اسرائیل و همه اینها. لکن [این] تکیه‌گاهها سست است. آن تکیه‌گاهی غیرسست و سنگین و مستحکم است که خدا باشد. خدا تکیه‌گاه است. و من به ایشان [یاسر عرفات] و به ملت خودم و به ملت ایشان این توصیه را می‌کنم همیشه، به اینکه همیشه خدا را در نظر داشته باشند و نظر به این قدرتها نداشته باشند؛ اعتماد بر مادیات نکنند؛ بلکه اعتماد بر معنویات بکنند. قدرت خدا فوق همه قدرتهاست. و لهذا ما دیدیم که ملتی که مستضعف بود و هیچ نداشت بر تمام قوا غلبه کرد، و ان‌شاءالله می‌کند. و ما از هیچ چیز نمی‌ترسیم وقتی که با خدا باشیم؛ برای اینکه اگر کشته بشویم و با خدا باشیم سعادت‌مندیم و اگر بکشیم هم سعادت‌مندیم.» (امام خمینی)

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=1293>

ترجمه

نه [کسی را] زاده، و نه [از کسی] زاده شده است.

حدیث

(۱) حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ عَنْ عَمَّارِ بْنِ جَهْمِ الزِّيَّاتِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَيٍّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ: مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدًا إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً فِي دُبْرِ الْفَجْرِ لَمْ يَتَّبِعْهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ذَنْبٌ وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ الشَّيْطَانِ ثَوَابُ الْأَعْمَالِ وَعِقَابُ الْأَعْمَالِ، ص ۱۲۹
از امیرالمومنین ع روایت شده است که:

کسی که بعد از نماز صبح یازده بار سوره توحید را بخواند در آن روز گناهی دنبالش نمی‌افتد ولو که [به همین جهت] لازم باشد که بینی شیطان به خاک مالیده شود.

نکته: از توصیه‌های آیت الله بهجت برای اینکه انسان توفیق پیدا کند که در روز مبتلا به گناه نشود، خواندن یازده بار سوره توحید بعد از نماز صبح بوده، که ظاهراً به استناد همین روایت می‌باشد.

(۲) رَوَى عَنْ نَوْفِ الْبُكَالِيِّ قَالَ خَطَبْنَا بِهِذِهِ الْخُطْبَةَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ع بِالْكَوْفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ نَصَبَهَا لَهُ جَعْدَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِيَّةُ وَ عَلَيْهِ مِدْرَعَةٌ مِنْ صُوفٍ وَ حَمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ وَ كَانَ جَبِينَهُ تَفْنَهُ بَعِيرٍ فَقَالَ ع: ... لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَتٌ وَ لَا زَمَانٌ وَ لَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَ لَا نُقْصَانٌ ...^۱

۱. این فقرات در متون زیر به این صورتهای آمده است:

(۱) لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْلُودًا وَ لَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا جَلَّ عَنْ اتِّخَاذِ الْأَنْبَاءِ وَ طَهَّرَ عَنْ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ

خطبه ۱۸۶

(۲) حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَوْمًا خُطْبَةً بَعْدَ الْعَصْرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْ حُسْنِ صِفَتِهِ وَ مَا ذَكَرَ مِنْ تَعْظِيمِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ فَقُلْتُ لِلْحَارِثِ أَوْ مَا حَفِظْتَهَا قَالَ قَدْ كَتَبْتُهَا فَأَمْلَاهَا عَلَيْنَا مِنْ كِتَابِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ لَا تَقْضِي عَجَائِبُهُ لِأَنَّهُ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ مِنْ إِحْدَاثِ بَدِيعٍ لَمْ يَكُنْ الَّذِي لَمْ يُولَدْ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا وَ لَمْ يَلِدْ فَيَكُونُ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَ ...

التوحيد (للصدوق)، ص ۳۱ (در کافی با این سند: ج ۱، ص ۱۴۱؛ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ وَ غَيْرِهِ

عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ قَالَ)

از نوف بکالی روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) این خطبه را در کوفه بر ما خواند در حالی که بر سنگی ایستاده بود، که جعده پسر هبیره مخزومی آن را بر پا داشته بود. جامه‌ای پشمین بر تن داشت و غلاف شمشیری از لیف خرما [به کمر]، و نعلینی از لیف در پا. نشان سجده بر پیشانی او، همچون داغ شتر بر سر زانو:

... زاده نشده است تا در عزت، شریکی داشته باشد؛ و کسی را نزاده است تا هلاک‌شدنی و دارای میراث‌خوار باشد؛ نه وقتی بر او مقدم بوده است و نه زمان؛ و نه زیادت بر او راه یابد و نه نقصان.

(۳) قَالَ وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ الْقُرَشِيُّ وَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَ أَنْ أَهْلَ الْبَصْرَةَ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الصَّمَدِ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَمَّا بَعْدُ فَلَا تَخَوْضُوا فِي الْقُرْآنِ وَلَا تُجَادِلُوا فِيهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِيهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ اللَّهُ أَحَدًا اللَّهُ الصَّمَدُ ثُمَّ فَسَّرَهُ فَقَالَ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَمْ يَلِدْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ كَالْوَلَدِ وَسَائِرِ الْأَشْيَاءِ الْكَثِيفَةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَلَا شَيْءٌ لَطِيفٌ كَالنَّفْسِ وَلَا يَتَشَعَّبُ مِنْهُ الْبَدَوَاتُ كَالسَّنَةِ وَالنُّومِ وَالْخَطَرَةَ وَالْأَهْمَّ وَالْحَزْنَ وَالْبَهْجَةَ وَالضَّحِكَ وَالْبُكَاءَ وَالْخَوْفَ وَالرَّجَاءَ وَالرَّغْبَةَ وَالسَّأْمَةَ وَالْجُوعَ وَالشَّبْعَ تَعَالَى أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ وَأَنْ يَتَوْلَدَ مِنْهُ شَيْءٌ كَثِيفٌ أَوْ لَطِيفٌ - وَلَمْ يُولَدْ لَمْ يَتَوْلَدَ مِنْ شَيْءٍ وَلَمْ يَخْرُجْ مِنْ شَيْءٍ كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ الْكَثِيفَةُ مِنْ عَنَاصِرِهَا كَالشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ وَالِدَابَّةُ مِنَ الدَّابَّةِ وَالنَّبَاتُ مِنَ الْأَرْضِ وَالْمَاءُ مِنَ الْيَنْبِيعِ وَالشَّمَارُ مِنَ الْأَشْجَارِ وَلَا كَمَا يَخْرُجُ الْأَشْيَاءُ اللَّطِيفَةُ مِنْ مَرَكَزِهَا كَالْبَصْرِ مِنَ الْعَيْنِ وَالسَّمْعُ مِنَ الْأُذُنِ وَالشَّمُّ مِنَ الْأَنْفِ وَالذَّوْقُ مِنَ الْفَمِ وَالْكَلَامُ مِنَ اللِّسَانِ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْتَمَيُّزُ مِنَ الْقَلْبِ وَكَالنَّارِ مِنَ الْحَجَرِ لَا بَلْ هُوَ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَا مِنْ شَيْءٍ وَلَا فِي شَيْءٍ وَلَا عَلَى شَيْءٍ مُبْدِعُ الْأَشْيَاءِ وَخَالِقُهَا وَمُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ بِقُدْرَتِهِ يَتَلَاشَى مَا خَلَقَ لِلْفَنَاءِ بِمَشِيئَتِهِ وَبِئْتَقَى مَا خَلَقَ لِلْبَقَاءِ بِعِلْمِهِ فَذَلِكُمْ اللَّهُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

التوحيد (للصدوق)، ص ۹۱

از امام صادق ع از امام باقر ع از پدرشان روایت شده است که:

اهل بصره به امام حسین ع [نامه‌ای] نوشتند و ایشان را از معنی صمد سؤال کردند. پس حضرت به ایشان نوشت که:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اما بعد پس در قرآن به نحو باطل فرو مروید و در آن جدل نکنید و بدون علم در آن سخن مگوئید چرا که از جدم رسول خدا ص شنیدم که می‌فرمود هر که در [تفسیر] قرآن بدون علم سخن بگوید جای خود را در آتش دوزخ مهیا گرداند؛

(۳) وَ رَوَى عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَنَّهُ قَالَ: اللَّهُ أَحَدٌ بَلَا تَأْوِيلَ عَدَدِ اللَّهِ الصَّمَدُ بَلَا تَبْعِيضَ بِهِ وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ إِلَهًا مُشَارِكًا وَلَمْ يُولَدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۱، ص ۱۸

و بدرستی که خدای سبحان صمد را تفسیر فرموده است. فرمود: **اللَّهِ أَحَدٌ** است و **اللَّهُ الصَّمَدُ** است سپس آن را با عبارت **«لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»** تفسیر کرد. «لم یلد» [یعنی] نه چیز متراکمی [= دارای جرم و بُعد، جسمانی] - مانند فرزند و سایر اشیای متراکمی که از مخلوقات خارج می‌شود - از او خارج شده، و نه چیز لطیفی [= غیر متراکم و بدون جرم، مجرد] همچون نفس، و نه عوارضی مانند چُرت و خواب و خطورات [قلبی] و غم و اندوه و شادمانی و خنده و گریه و ترس و امید و رغبت و دلتنگی و گرسنگی و سیری از او شاخه دوانده است. برتر از آن است که چیزی از او خارج شود و یا چیز متراکم یا لطیفی از او متولد گردد.

«وَلَمْ يُولَدْ» [یعنی] از چیزی متولد نشده، و از چیزی بیرون نیامده آن گونه که اشیای متراکم از اصل‌های خود، مثلاً چیزی از چیزی، حیوان از حیوان، گیاه از زمین، آب از چشمها، میوه‌ها از درختها، بیرون می‌آیند؛ و نه چنان که امور لطیف از خاستگاه‌های خود، مثلاً مشاهده از چشم، شنیدن از گوش، بوئیدن از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، و تمییز دادن [بین خوب و بد] از دل، و یا همچون آتش [= جرقه] از سنگ بیرون می‌آید؛

نه! بلکه او خدای صمدی است که نه از چیزی است و نه در چیزی و نه بر چیزی، ایجاد کننده اشیاء و مخترع چیزها آفریننده آنها، و پدید آورنده اشیاء به قدرت خویش است؛ با مشیت‌اشد، آنچه که برای فناء آفرید، متلاشی می‌شود؛ و با علم‌اش، آنچه که برای بقاء آفرید، باقی می‌ماند.

پس این است خدای صمدی که [کسی را] نزاده، و زاده نشده است، و دانای نهان و آشکار، و بزرگ و متعالی است؛ و هیچ کس هرگز همتای او نیست.

﴿ ٤ ﴾ ... وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّاهُ وَ مَنْ حَدَّاهُ فَقَدْ عَدَّاهُ

وَ مَنْ قَالَ فِيمَ فَقَدْ ضَمَّنَهُ وَ مَنْ قَالَ عَمَّا مَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ؛

كَأَنَّ لَأَ عَن حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَأَ عَن عَدَمٍ ؛

مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَأَ بِمُقَارَنَتِهِ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَأَ بِمُزَايَلَتِهِ

فَاعِلٌ لَأَ بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَالْأَلَاةِ ...

أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً بَلَا رَوِيَّهَ أَجَالَهَا وَ لَأَ تَجْرِبَتُهُ اسْتَفَادَهَا وَ لَأَ حَرَكَهَ أَحْدَثَهَا وَ لَأَ هَمَامَتُهُ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا

نهج البلاغه، خطبه ۱

و کسی که خدا را قرین [چیزی] قرار داد، «دوئیت»ی ایجاد کرد، و کسی که دوئیت ایجاد کرد، خدا را دارای جزء کرد، و کسی که خدا را دارای جزء کرد، خدا را نشناخت، و کسی که خدا را نشناخت، به او اشاره کرد [او را قابل اشاره کردن دانست]، و کسی که به خدا اشاره کرد، او را محدود کرد، و کسی که او را محدود کرد، او را در شماره قرار داد [اینکه او یک باشد و دیگری دو باشد]

و کسی که گفت: او در چیست؟ پس او را در ضمن چیزی دانست؛ و کسی که گفت او بر چیست؟ پس جایی را از او

خالی دانست؛

«بوده» است، اما نه از پدید آمدنی؛ و موجود است، اما نه [اینکه] از عدم [موجود شده باشد].

همراه هر چیزی است اما نه از باب مقارن بودن، و غیر از هر چیزی است اما نه به نحوی که از آن زایل شود [و خدا در آن حضوری نداشته باشد]

انجام دهنده [کارها] است اما نه با حرکات و ابزار ...

مخلوقات را ایجاد کردن چه ایجاد کردنی، و آفرینش آنها را آغاز کرد بدون اینکه فکری را در ذهن جولان دهد [= بدون اینکه بیندیشد و طرح ذهنی بدهد و سپس بیافریند] و یا از تجربه‌ای استفاده کند، و یا حرکتی [در خودش] پدید آورد و یا خاطر نفسانی‌ای در او تکان بخورد.

تدبر

۱) «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَّكْ» از مهمترین معارف توحیدی است که چون در آن نمی‌اندیشیم، برای برخی از ما بی‌اهمیت جلوه می‌کند. این آیه، (خصوصاً با توجه به احادیث ۳ و ۴) نسبت خدا و عالم را شرح می‌دهد که ریشه بسیاری از شبهات در خداشناسی است.

مسئله این است که آیا خدا در جهان است یا بیرون از جهان؛ و بویژه با توجه به معنای «صمد» (در مقابل «مجوف» [= توخالی] [جلسه ۱۰۴، حدیث ۱ و ۲](#)) دشواری مسأله بیشتر می‌شود: اگر خدا همه جا هست و هیچ عرصه‌ای از او خالی نیست، پس من و شما کجاییم و جهان کجاست؟! و خالقیت خدا به چه معناست؟

آیه پاسخ می‌دهد نسبت خدا و غیرخدا، از جنس «ولادت» و «تولید» نیست؛ یعنی نه خدا از جایی بیرون آمده و نه جهان از خدا بیرون آمده: چیزی از چیزی جدا نشده است.

تمام دغدغه کسانی که مسأله «وحدت وجود» را مطرح می‌کردند، همین است:

«وحدت وجود» در معنی صحیحش،

توجه کردن است به اینکه خداوند، در «وجود» همتایی ندارد و «أحد» است: «یک»ی است که دومی برایش فرض ندارد؛ یعنی دقیقاً:

همه هرچه هستند از آن کمترند که با هستی‌اش نام «هستی» برند ([جلسه ۱۰۳، تدبر ۲](#))

«وحدت وجود» حضور سایر اشیای عالم را نفی نمی‌کند یا آنها را نعوذبالله جزء خدا نمی‌داند، بلکه توجهی است به اینکه خدای سبحان، همراه هر چیزی هست اما نه مقارن آن، و غیر از هر چیزی است اما نه جدای از آن (حدیث ۴)؛ و در عین حال، «صمد» است، یعنی واقعا برتر و متعالی از همه اینهاست. همه، همه چیزشان وابسته به اوست، و او هیچ وابستگی به غیر ندارد. (توجه: آن وحدت وجودی که برخی از فقها حکم به کفرش داده‌اند، و درست هم گفته‌اند، «همه‌خدا انگاری» pantheism است؛ به این معنا که کسی «خدا را مجموعه همه اشیاء» یا «همه چیز را خدا» بداند، که در برخی از صوفیان، چنین تلقی‌ای وجود داشته؛ و ربطی ندارد به این فهم عمیق از آیات قرآن کریم، که به ظرافت تمام، هم بر حضور همه‌جانبه خدای سبحان

در عالم، و عدم هرگونه محدودیت برای او تاکید می‌ورزد، و هم ساحت مقدس او را از هرگونه آمیختگی با مخلوقات (حلول و اتحاد) مبرا می‌دارد، و به این معنا در فلسفه و عرفان اصیل مورد توجه قرار گرفته است.^۱

۲) اینکه من بدانم که «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ» یا ندانم، چه فایده‌ای دارد؟

انسان بر اساس باورهایش زندگی خود را رقم می‌زند و همه رفتارهای ما با خود و با دیگران ریشه در باورهای عمیق ما دارد. اینکه باور داشتن یا نداشتن به وجود خدا در زندگی انسان چه تاثیری دارد، ظاهراً نیازی به توضیح ندارد، آنچه توضیح می‌خواهد این است که چرا برخی از کسانی که خود را خداپرست می‌دانند، زندگی و رفتارهایی گاه بسیار بدتر از برخی کافران دارند؟

۱. امام خمینی تصریح می‌کند که همه آنچه عرفا در این باره گفته‌اند چیزی بیش از مفاد سوره توحید و آیات ابتدایی سوره حدید نیست :

عارف به معارف حقّه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می‌داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان، فهم همین یک آیه شریفه محکمه است [هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن و هو بکلّ شیءٍ علیم] و به جان دوست قسم که تعبیری برای حقیقت توحید ذاتی و اسمائی بهتر از این تعبیر نیست، و سزاوار آن است که جمیع اصحاب معارف برای این عرفان تام محمدی صلی الله علیه و آله و کشف جامع احمدی و آیه محکمه الهی سجده کنند و در خاک افتند، و به حقیقت عرفان و عشق قسم که عارف مجذوب و عاشق جمال محبوب از شنیدن این آیه شریفه اهترازی ملکوتی و انبساطی الهی برای او دست دهد که لباس بیان به قامت آن کوتاه و هیچ موجودی تحمل آن ندارد.

فسبحان الله ما اعظم شأنه و اجلّ سلطانه و اکرم قدره و امنع عزّه و اعزّ جنابه!

آنها که به کلمات عرفای شامخ و علمای بالله و اولیای رحمان خرده گیری می‌کنند، خوب است ببینند کدام عارف ربّانی یا سالک مجذوبی بیشتر از آنچه این آیه شریفه تامه و نامه قدس الهی متضمن است بیانی کرده یا تازه ای به بازار معارف آورده؟ اینک این کریمه الهیه و آن کتب مشحونه از عرفان عرفا. (شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص ۶۵۷) (و درباره سوره توحید در ص ۶۵۹)

«پیش عقل سلیم همانطوری که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبايح اخلاقیه بشمار می‌آید، تکذیب بی تصور نیز همینطور بلکه حالش بدتر و قُبْحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً «معنی وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی‌دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فنّ اخذ نکردید و تعلّم آن علم و مقدمات آنرا نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدّس حق چه جوابی داریم بدهیم؟ جز آنکه سر خجلت به زیر افکنیم! و البته این عذر پذیرفته نیست که من پیش خود چنین گمان کردم. هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست خصوصاً مثل چنین مسأله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند تو می‌خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد». رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره» [یعنی خداوند رحمت کند مردی را که اندازه خویش بداند و یا از گلیم خویش فرا نهد.] و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود: که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفתי و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیّه که انبیاء - علیهم السلام - از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریّه آورده بودند زدی و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیّه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علماء و فقهاء را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجلت و انفعال را پیش افکند. در هر صورت از این مرحله بگذریم که ملالت آور است» (شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص ۳۸۹ - ۳۹۰)

شاید یکی از علل اینکه باور به خدا در زندگی خیلی از ما تاثیر آنچنانی که باید بگذارد، نمی‌گذارد، این است که شناخت درستی از خدا نداریم و مهمترینش این است که نفهمیده‌ایم که: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ!» این آیه را وقتی در حد فهم عامیانه زاد و ولد می‌فهمیم، بله؛ اهمیت خاصی ندارد؛ اما وقتی توجه کنیم که دارد ربط و نسبت خدا با جهان را با چه دقت عقلی عجیبی توضیح می‌دهد (تدبر ۱)، می‌بینیم ریشه همه مشکلات ما را در بی‌خاصیت شدن دینداری‌مان بیان می‌کند:

ما نسبت خدا را با جهان نشناخته‌ایم؛ خدا را حداکثر موجودی در عرض سایر موجودات - هرچند خیلی قوی‌تر - قلمداد می‌کنیم که خودش در بیرون جهان و اسباب و عللی است که آفریده؛ و لذا برای رفع مشکلات و نیازهای مان، این اسباب و علل را همه‌کاره، و در نتیجه، به قول یهودیان، دست خدا را بسته می‌دانیم! (مائده/۶۴)

اگر باور می‌کردیم که خدا بیرون از جهان نیست: نه خودش از جای دیگر آمده است (لم یولد) و نه جهان از او جدا شده (لم یلد)، که نتوان سراغش رفت؛ بلکه در متن جهان حضور دارد، آن هم نه حضوری شرک‌آلود، که بتوان روی غیر خدا هم حساب کرد، بلکه حضور یک مافوقی که جایی از او خالی نیست (صمد)،

و در یک کلام، اگر می‌فهمیدیم که حضور خدا در متن جهان را نمی‌توان نادیده و یا دست کم گرفت؛

آنگاه، آیا ذره‌ای در محضر او ظلم و گناه می‌کردیم؟ و آیا اندکی به غیر او امید می‌بستیم؟ (زمر/۳۶، جلسه ۱۰۲)

آیا امکان دارد کسی سوره توحید را واقعا بخواند و زندگی‌اش زیر و رو نشود و یا ظلم و گناهی از او سرزند؟

۳) چرا فرمود «لَمْ يُوَلَدْ» (زاده نشده است) و نگفت «لَمْ يُخْلَقْ» (آفریده نشده است)؟

ظاهراً می‌خواهد بر همین عدم نسبت «ولادت» و «جدا شدن» تاکید کند! اینکه بدانیم که خدا آفریده نشده، صرفاً یک اطلاع درباره خداست؛ اما اینکه بدانیم که او هیچ گونه نسبت ولادتی با هیچ چیز ندارد، باوری است که حضور خدا در متن جهان و زندگی ما را خیلی جدی می‌کند (توضیح بیشتر در تدبر قبل)؛ لذا دو تعبیر «لَمْ يَلِدْ» و «لَمْ يُوَلَدْ» با همدیگر یک آیه (یعنی یک علامت و نشانه برای راه یافتن به خدا و وارد کردن خدا در متن زندگی) را در قرآن کریم شکل داده‌اند.

ترجمه

و هیچکس همانند او نیست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«كُفُوًا» در اصل «كُفُوًا» بوده (با کلمه «مکافات» هم‌خانواده است) که در قرائت حفص از عاصم،^۱ همزه آن از باب سهولت و او خوانده می‌شود و در بقیه قرائات همان همزه خوانده می‌شود (الکامل المفصل فی القرائات الأربعة عشر/ ۶۰۴) در هر دو صورت، به معنای مثل و مانند (تساوی دو امر) می‌باشد (معجم المقاییس اللغة ۵/ ۱۸۹) و در خصوص دو امر که قدر و منزلت یکسانی دارند به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن/ ۷۱۸)

«لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» در این جمله، دو تقدم رخ داده است: «كُفُوًا» خبر کان بوده که قبل از اسم کان (أحد) آمده، و نیز «له» متعلق به «كُفُوًا» بوده که مقدم بر آن آمده است؛ یعنی در حالت عادی باید به این صورت می‌آمد: «لم يكن احدٌ كفوًا له» اهل لغت این نحوه کاربرد را نمونه‌ای از اوج فصاحت دانسته‌اند زیرا با این تقدم، تاکید خاصی بر «له» - که حاوی اشاره به «خدا» و محور بحث سوره است - حاصل شده است.^۲ (الکشاف ۴/ ۸۱۹) که اگر در فارسی می‌خواستیم این نکته را لحاظ کنیم احتمالاً باید چنین ترجمه‌ای می‌کردیم که خیلی رسا نیست: «و او را هیچکس همانند نیست».^۳

حدیث

۱) فتح بن یزید جرجانی روایت می‌کند که در مسیر کاروان امام رضاع به سمت خراسان ایشان را زیارت می‌کنند و سخنانی رد و بدل می‌شود تا بدینجا که امام ع می‌فرماید:

همانا خالق را جز آن گونه که خود توصیف کرده نمی‌توان توصیف کرد؛ و چگونه می‌توان کسی را توصیف کرد که حواس از درک او عاجزند، و اوهام [تصورات ذهنی] از رسیدن به او، و خطورات [قلبی] از حد زدن بر او، و دیدگان از احاطه بر او عاجزند، منزّه و برتر است از آنچه وصف‌کنندگان توصیفش کنند؛ در عین نزدیکی، فاصله گرفت و در عین فاصله گرفتن، نزدیک شد؛ پس او در عین دوری‌اش نزدیک است و در عین نزدیکی‌اش دور؛ «چگونگی» را او چگونگی بخشید پس در موردش نمی‌توان پرسید که او چگونه است! و «کجا» را او کجاییت بخشید پس در موردش نمی‌توان پرسید که او کجاست! چرا که او مبدأ برای «چگونه شدن» و «کجاییت یافتن» است.

۱. و نیز در قرائت ابن‌شبیوذی که اصطلاحاً یکی از قرائات شاذه و خارج از قرائات عشری است که معروف‌ترند.

۲ و (که یکی کلمه «أحد» و ناظر به افرادی است که می‌خواهد شباهت آنها با خدا نفی شود؛ و دومی کلمه «كفو» و ناظر به وضعیتی است که از آن جهت آن افراد می‌خواهند با خدا مقایسه شوند)

۳. ترجمه ابوالفتح رازی (قرن ۶) و ترجمه تفسیر نسفی (قرن ۶) نیز ترجمه «بیان السعاده» بر اساس این مدل ترجمه کرده‌اند. ترجمه فولادوند «او را هیچ همتایی نباشد» به این نزدیک است اما دقیقاً مبتدا و خبرش با آیه تطابق ندارد و همچنین است ترجمه مکارم، که هیچکس را هیچگاه ترجمه کرده است: «و برای او هیچگاه شبیه و ماندنی نبوده است».

ای فتح! هر جسمی از غذا تغذیه می‌کند به غیر از خالق روزی‌بخش که او اجسام را جسمانیت بخشید و صورتها را صورت بخشید، پس او نه جسم است و نه صورتی دارد، نه تجزیه‌بردار است و نه متناهی است، نه زیادی می‌پذیرد و نه کم‌شدنی است، مبراست از ذات آنچه که در ذات امور جسمانی قرار داده و او لطیف و خبیر و شنوا و بینا و واحد و احد و صمدی است که نه می‌زاید و نه زاده شده است و هیچکس همانند او نیست. شیئیت‌دهنده به اشیاء و جسمیت‌بخش به اجسام و صورت‌دهنده به صورتهاست؛ اگر آن گونه بود که مشبهه [کسانی که خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کنند] می‌پنداشتند، خالق از مخلوق، و روزی‌دهنده از روزی‌گیرنده، و ایجادکننده از ایجادشونده، شناخته نمی‌شد ولی اوست ایجاد کننده، و تفاوت است بین او کسانی که او آنها را جسم و صورت و شیئیت بخشید چرا که هیچ چیزی شبیه او نیست ...

التوحيد (للصدوق)، ص ۶۱

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُرْدَةَ قَالَ حَدَّثَنِي الْعَبَّاسُ بْنُ عَمْرٍو الْفُقَيْمِيُّ عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ الْإِبْرَاهِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدِ الْجُرْجَانِيِّ قَالَ:

لَقِيتُهُ عَ عَلَى الطَّرِيقِ عِنْدَ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ إِلَى خُرَّاسَانَ وَهُوَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ ... ثُمَّ قَالَ...

وَإِنَّ الْخَالِقَ لَا يُوصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَأَنِّي يُوصَفُ الَّذِي تَعْجِزُ الْحَوَاسُ أَنْ تُدْرِكَهُ وَالْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَالْحَطَرَاتُ أَنْ تُحَدِّثَهُ وَالْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ جَلًّا عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ وَتَعَالَى عَمَّا يَنْعَتُهُ النَّاعِتُونَ نَأَى فِي قُرْبِهِ وَ قَرُبَ فِي نَأْيِهِ فَهُوَ فِي بُعْدِهِ قَرِيبٌ وَ فِي قُرْبِهِ بَعِيدٌ كَيْفَ الْكَيْفِ فَلَا يُقَالُ لَهُ كَيْفٌ وَ أَيْنَ الْأَيْنِ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَيْنَ إِذْ هُوَ مُبْدِعُ الْكَيْفُوفِيَّةِ وَالْأَيْنُونِيَّةِ يَا فَتْحُ كُلُّ جِسْمٍ مُغْدَى بِغِذَاءٍ إِلَّا الْخَالِقَ الرَّزَاقَ فَإِنَّهُ جَسَمَ الْأَجْسَامِ وَ هُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَ لَا صُورَةً لَمْ يَتَجَزَّأْ وَ لَمْ يَتَنَاهَ وَ لَمْ يَتَزَايَدْ وَ لَمْ يَتَنَاقَصْ مُبْرَأً مِنْ ذَاتٍ مَا رَكَّبَ فِي ذَاتٍ مِنْ جَسَمَةٍ - وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ. لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ مُنْشِئُ الْأَشْيَاءِ وَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّورِ؛ لَوْ كَانَ كَمَا يَقُولُ الْمُسَبِّهُةُ لَمْ يَعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ وَ لَا الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ وَ لَا الْمُنْشِئُ مِنَ الْمُنْشَأِ لَكِنَّهُ الْمُنْشِئُ فَرَقَ بَيْنَ مَنْ جَسَمَهُ وَ صَوَّرَهُ وَ شَيَّئَهُ وَ بَيْنَهُ إِذْ كَانَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ ..

۲) شخصی خدمت امام صادق ع رسید و گفت از محبان شما هستم. امام ع پرسید از کدام دسته از محبان ما. شخصی گفت مگر آنها چند دسته‌اند. حضرت آنها را سه دسته دانست: کسانی که فقط آشکارا ایشان را دوست دارند و کسانی که فقط در باطن، ایشان را دوست دارند و کسانی که در ظاهر و باطن ایشان را دوست دارند؛ شروع به بیان اوصاف هر یک کردند و اولین وصف برترین گروه را این دانستند که علم و ایمان‌شان به توحید را محکم کرده‌اند. یکی از اصحاب تقاضا می‌کند که

۱. فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ فَتَلَطَّفْتُ فِي الْوُصُولِ إِلَيْهِ فَوَصَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا فَتْحُ مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَفَعِنَ أَنْ يُسَلِّطَ عَلَيْهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِ

حضرت این ایمان را توضیح دهند، امام می‌فرمایند ایمان را نمی‌شناسید مگر اینکه ابتدا آن را که به او قرار است ایمان بیاورید را بشناسید و سپس شروع به معرفی توحید می‌کنند:^۱

هر که پندارد خدا را با توهم قلبی [= صورت ساخته‌ی ذهن] می‌شناسد، او مشرک است؛

و هر که پندارد که خدا را با «اسم» و بدون «معنی» می‌شناسد، به بی‌اساس بودن سخن خود اعتراف کرده است؛ زیرا که «اسم» امری حادث [= قبلاً نبوده و الان موجود شده] است؛

و هر که پندارد اسم و معنی را با هم می‌پرستد، همانا برای خدا شریکی قرار داده است؛

و هر که پندارد معنی را با توصیف [= توضیح ذهنی] و نه با ادراک [درک شهودی] می‌پرستد، حواله بر امر غایب کرده است [= دنبال خدایی رفته که حضور ندارد]؛

و هر که پندارد صفت و موصوف را [با هم] می‌پرستد، یکتاپرستی را ابطال نموده است؛ زیرا که صفت غیر از موصوف است؛

و هر که پندارد موصوف را به صفت اضافه می‌کند [یعنی با وصف ذهنی خدا را می‌شناسد، بعد برای این وصف، یک کسی که صاحب این وصف باشد، در نظر می‌گیرد یا اینکه یعنی «هر کس کمال ذات موصوف را به اتصاف او به صفت قرار دهد پس کبیر را که ذات ینبوع کمالات است را کوچک شمرده است»]^۲ همانا بزرگ را کوچک شمرده است؛ و [هیچیک از اینها] خداوند را آن گونه که سزاوارش بود، نشناختند.

۱. دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقَالَ مِنْ مُحِبِّكُمْ وَمَوَالِكُمْ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ لَا يُحِبُّ اللَّهُ عَبْدًا حَتَّى يَتَوَلَّاهُ وَلَا يَتَوَلَّاهُ حَتَّى يُوجِبَ لَهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ لَهُ مِنْ أَيِّ مُحِبِّينَا أَنْتَ فَسَكَتَ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ سَدِيرٌ وَكَمْ مُحِبُّوكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ طَبَقَةٌ أَحْبُونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَطَبَقَةٌ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَطَبَقَةٌ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ هُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى شَرِبُوا مِنَ الْعَذْبِ الْفَرَاتِ وَعَلِمُوا تَأْوِيلَ الْكِتَابِ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ وَسَبَّبَ الْأَسْبَابَ فَهُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ وَأَنْوَاعُ الْبَلَاءِ أَسْرَعُ إِلَيْهِمْ مِنْ رِكْضِ الْخَيْلِ مَسْتَهْمُ الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءُ وَزَلْزُلُوا وَفَتِنُوا فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَمَذْبُوحٍ مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلَادٍ فَاصِيَةً بِهِمْ يَشْفِي اللَّهُ السَّقِيمَ وَيُعْزِي الْعَدِيمَ وَبِهِمْ تُنْصَرُونَ وَبِهِمْ تَمْطَرُونَ وَبِهِمْ تُرْزَقُونَ وَهُمْ الْأَقْلُونَ عَدَدًا الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَخَطَرًا وَطَبَقَةُ الثَّانِيَةِ النَّمَطُ الْأَسْفَلُ أَحْبُونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَسَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ فَالْتَسْتَهْمُ مَعَنَا وَسَيُوفُهُمْ عَلَيْنَا وَطَبَقَةُ الثَّلَاثَةِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ أَحْبُونَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانُوا أَحْبُونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمُ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَامُونَ بِاللَّيْلِ تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَةِ فِي وُجُوهِهِمْ أَهْلُ سِلْمٍ وَانْقِيَادٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَنَا مِنْ مُحِبِّكُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ قَالَ جَعْفَرٌ إِنَّ لِمُحِبِّينَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا قَالَ الرَّجُلُ وَمَا تِلْكَ الْعَلَامَاتُ قَالَ ع تِلْكَ خِلَالُ أَوْلَئِهَا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَأَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَالْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَمَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَحَقَائِقَهُ وَشُرُوطَهُ وَتَأْوِيلَهُ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا سَمِعْتُكَ تَصِفُ الْإِيمَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ قَالَ نَعَمْ يَا سَدِيرُ لَيْسَ لِلْسَّائِلِ أَنْ يَسْأَلَ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ حَتَّى يَعْلَمَ الْإِيمَانَ بِمَنْ قَالَ سَدِيرٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ مَا قُلْتُ

۲. از استادام آیت الله حسین م:

هر کس موصوف را به صفت اضافه کند فقد صغر بالکبیر، شاید به تناسب حکم و موضوع، منظور این است که هر کس کمال ذات موصوف را به اتصاف او به صفت قرار دهد پس کبیر را که ذات ینبوع کمالات است را کوچک شمرده است، بلکه به توصف الصفات لا بها یوصف، علم، کمالیت خود را از او گرفته است، نه اینکه ذات، به اتصاف به علم، کامل باشد.

عرض شد: پس راه یکتاپرستی چگونه است؟

فرمود: راه بحث باز است و امکان خروج [از این مساله دشوار] فراهم:

شناختِ خود [شخص] شاهد و حاضر، قبل از [شناخت] وصف اوست؛ و شناختِ ذهنی پیدا کردن نسبت به شخص غایب است که بر [شناخت] خود او مقدم است.

[یعنی: درک مستقیم کسی که در محضرش قرار داریم، مقدم بر شناخت او بر اساس تصویر ذهنی است؛ اما چیزی را که از ما غایب است ابتدا از راه توصیفات ذهنی به او علم پیدا می‌کنیم و از این راه به خود او و شناخت خود او می‌رسیم؛ و خدا هم همه‌جا شاهد و حاضر است؛ لذا نیاز نیست ابتدا از راه توصیف ذهنی، او را بشناسیم، که اگر توصیفات ما همه نارسا بود، شناخت معتبری رخ نداده باشد؛ بلکه چون حاضر است، حقیقت او را با تمام وجودت درک می‌کنی]

عرض شد: چگونه خود آن کسی که شاهد و حاضر است [= خدا] را پیش از صفتش [= پیش از اینکه قبلاً تصور ذهنی‌ای از آن برای ما حاصل شده باشد] بشناسیم؟

فرمود: او را می‌شناسی و به شناخت [ی که از] او [داری] هم علم داری [یا: به نشانه او علم داری] و خودت را نیز در پرتو او می‌شناسی و این گونه نیست که خودت توسط خود و از جانب خود بشناسی، و نیز می‌دانی که همانا هر چه در او [= نفس خودت] است از برای او و به واسطه اوست؛ همان گونه که [برادرانش] به یوسف گفتند: «آیا واقعا تو خود یوسفی؟ گفت: آری، من یوسفم و این برادر من است». [یوسف/۹۰] پس یوسف را به خود او شناختند، نه اینکه با غیر او [= به وسیله کس دیگری] او را بشناسند، و نه اینکه با توهم قلبی [بر اساس یک صورت ذهنی خودساخته] به او پی ببرند.

آیا سخن خداوند را ملاحظه نکرده‌ای که می‌فرماید: «شما را نرسد که درخت آن را برویاند» [نمل/۶۰] می‌فرماید: شما حق ندارید از پیش خود امامی [انتخاب و] نصب نمایید و او را به هوای نفس و خواست خود بر حق بخوانید...^۲

۱. از استاد آیت الله حسین م:

او را می‌شناسی و علم او [یا نشانه او] را میدانی، و خودت را به او می‌شناسی.

۲. قَالَ الصَّادِقُ ع مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقْرَبَ بِالطَّغْنِ لِأَنَّ الْإِسْمَ مُحَدَّثٌ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكًا وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى بِالصِّفَةِ لَا بِالْإِدْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِّفَةَ وَالْمَوْصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُضَيِّفُ الْمَوْصُوفَ إِلَى الصِّفَةِ فَقَدْ صَغَرَ بِالْكِبِيرِ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ! قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلُ التَّوْحِيدِ قَالَ ع بَابُ الْبَحْثِ مُمَكِّنٌ وَطَلَبُ الْمَخْرَجِ مَوْجُودٌ إِنَّ مَعْرِفَةَ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَمَعْرِفَةَ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ قِيلَ وَ كَيْفَ نَعْرِفُ عَيْنَ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ قَالَ ع تَعْرِفُهُ وَتَعْلَمُ عِلْمَهُ وَتَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَتَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَبِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفُ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَحْيَى فَعَرَفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بِغَيْرِهِ وَ لَا أَتَّبَعُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ أَمَا تَرَى اللَّهَ يَقُولُ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْتَبُوا شَجَرَهَا يَقُولُ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تَنْصُبُوا إِمَامًا- مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِكُمْ تُسْمُونَهُ مُحَقَّقًا بِهَوَى أَنْفُسِكُمْ وَإِرَادَتِكُمْ ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَنْ أَنْتَبَ شَجَرَةً لَمْ يُنْبِتْهُ اللَّهُ يَعْنِي مَنْ نَصَبَ إِمَامًا لَمْ يُنْصِبْهُ اللَّهُ أَوْ جَحَدَ مَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ وَ مَنْ زَعَمَ أَنْ لَهْدَيْنِ سَهْمًا فِي الْإِسْلَامِ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ.

[ظاهراً جملات اخیر که امام وارد بحث ضرورت تعیین امام از جانب خدا می‌شوند، از این باب است که نشان دهند که ببینید: کسی که مقام امامت دارد می‌تواند این گونه توحید را شرح دهد و دچار چالش نشود].
[و ممکن است اشاره باشد که آن عبارت، شهود عین شاهد قبل از صفتش، تنها از ناحیه خداوند متعال در قلب عبد جلوه میکنند، از باب و کل شیء احصیناه فی امام مبین، به سیاق آیه در تفسیر انفسی، که شعاعی از نور امام مبین مطلق است، که واسطه فیض است. و الله العالم]^۱

تحف العقول، ص ۳۲۹-۳۲۶ ؛ برای مشاهده متن عربی حدیث، ر.ک: <http://lib.eshia.ir/15139/1/326>

تدبر

(۱) «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: این سوره بیان اصل و نسب خدا بود (جلسه ۱۰۳ حدیث ۱) و در معرفی خدا، اذعان به اینکه او هیچ کفو و شبیهی ندارد، گام نهایی است: هم به این معنا که اولین گام نیست؛ و هم به این معنا که نهایت فهم ممکن از خداست.

اولین گام نیست، زیرا اگر معرفی خدا را از انکار هرگونه شباهت او شروع کنیم، چون ذهن ما روال شناختنش را با شباهت‌ها شروع می‌کند، از هرگونه خداشناسی و ارتباط با خدا ناامید می‌شود؛

و نهایت فهم ماست؛ زیرا خداوند حقیقت مطلق است که هیچ شبیه و نظیری ندارد (حدیث ۱) که ذهن با تشبیه به او، کار شناخت او را تمام شده بداند؛ بلکه حرکت به سمت حقیقت مطلق، پایانی ناپذیر است.

(۲) «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: اگر خداوند هیچ شباهتی با هیچ چیز ندارد، پس چگونه او را می‌شناسیم؟ این مهمترین دشوارترین سوال فلسفی است که امام صادق ع باب بیانی بسیار دقیق در حدیث ۲ پاسخ داده‌اند:

مادام که در افق ذهن، در جستجوی خدا هستیم باید بدانیم که «خدا فوق هر توصیفی است» (اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ، جلسه ۷۰، حدیث ۳؛ و تدبرهای ۲-۴) اما چون خدا حاضر است - چنانکه در آیه قبل (تدبر ۱) گذشت: نسبت او و جهان، نسبت دو امر بیرون از هم که از هم غایب باشند، نیست - این حقیقت حاضر را ابتدا مستقیماً می‌یابیم، و سپس به تصویرسازی از او اقدام می‌کنیم. پس اگرچه همواره تصویرسازی‌های ما به گرد او نمی‌رسد، اما این بدان معنا نیست که او را نمی‌شناسیم: او را می‌شناسیم، و از این شناخت خود از او آگاهیم و حتی خود را در پرتوی او می‌شناسیم (حدیث ۲)؛ چرا که او صمد است و هر کمالی (از جمله همه شناخت‌ها) از او ریشه می‌گیرد.

(۳) «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: خداوند به هیچ چیز شبیه نیست؛ از جمله اینکه: شبیه انسان نیست؛ و این مطلبی است که اگرچه در برخی ادیان تحریف شده و یا تلقی‌های عوامانه از اسلام، شیوع دارد (تا حدی که برخی از «فلاسفه دین» غربی گمان می‌کنند که «خدای ادیان ابراهیمی، خدای انسان‌وار (personal) است»)، اما در این آیه صریحاً هرگونه تصور انسان‌وار از خداوند نفی شده و چنانکه قبلاً اشاره شد امامان ما بشدت هشدار داده‌اند که در خداشناسی مواظب باشیم خدا را در حد تصورات خود پایین نیاوریم: «چه بسا مورچه کوچک هم توهم می‌کند که خداوند دو شاخک دارد» (جلسه ۷۱، حدیث ۱)

۱. از استاد آیت الله حسین م

۴) «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: دانستن اینکه خداوند به هیچ چیز شبیه نیست، رکن مهمی در دینداری انسان‌هاست: انسان همواره بر اساس میزان قوت و قابلیت که برای امور است، بدانها تکیه و اعتماد می‌کند، و هر تصویری از هر چیزی، همواره محدودیت‌هایی را همراه دارد، که این محدودیت‌ها مانع اعتماد مطلق آدمی می‌شود؛ اما در برابر خداوند هیچ مانعی برای هیچ کاری وجود ندارد. حتی شبهاتی مانند اینکه «آیا خدا می‌تواند کره زمین را در تخم مرغی قرار دهد بدون اینکه زمین کوچک و یا تخم مرغ بزرگ شود؟!» نیز صرفاً به خاطر اینکه خود سوال هرگونه جوابی را به تناقض‌گویی می‌کشاند، انجامش ناممکن شده، نه از زاویه توانایی‌های خدا؛ لذا در همین سوال هم اگر بتوان مانع درونی سوال را رفع، و پارادوکسیکال بودن آن را به هر صورتی حذف کرد، می‌توان گفت: بله می‌تواند. چنانکه امام صادق ع در پاسخ یک نفر چنین پاسخ داد: بله، می‌تواند همان گونه که همه کوهها و ستارگان را در چشم تو قرار داده بدون اینکه آنها کوچک یا این بزرگ شود!» (توحید صدوق/۱۲۲)

۵) جمع‌بندی سوره توحید

این سوره، معرفی‌ای از خدا ارائه داد و در این معرفی، ابتدا دو نکته ایجابی گفته شد و بلافاصله همین دو نکته ایجابی از منظری سلبی مطرح شد تا به ما یاد دهد که در خداشناسی نه تعطیل (انکار امکان شناخت خدا) رواست و نه تشبیه (اینکه خدا را شیء سایر موجودات بدانیم) مجاز است:

خداوند احد است، «یک»ی است که دومی برایش فرض ندارد؛ پس احدی کفو و شبیه او نیست.

خداوند صمد است، مافوقی است که همه چیز به او برمی‌گردد و جایی از او خالی نیست؛ پس نسبتش با جهان نسبت ولادت (نسبت دو امر بیرون از هم) نیست.

۱۰۲) سوره زمر (۳۹) آیه ۳۶ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

۱۳۹۵/۴/۹ ۲۳ رمضان ۱۴۳۷

ترجمه

آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؛ و/که تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند! و کسی را که خدا گمراه کند هیچ هدایتگری نخواهد داشت.

نکات نحوی

«واو» در «وَيُخَوِّفُونَكَ...» را هم می‌توان واو استیناف دانست و هم واو حالیه (إعراب القرآن و بیانہ ۸/ ۴۲). در حالت اول دو جمله‌ی قبل و بعدش مستقل از هم‌اند که اولی استفهامی (استفهام تقریری) و دومی خبری است و در فارسی با حرف «و» به هم عطف می‌شوند (آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟! و آنها تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند!) اما در حالت دوم به این صورت می‌شود که «آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست، در حالی که تو را از کسانی غیر از او می‌ترسانند؟!» که می‌توان این گونه ترجمه کرد: «مگر خدا بنده خویش را بسنده نیست که تو را از کسانی جز او می‌ترسانند؟!» (ترجمه ابوالقاسم پاینده)

«ما لَهُ مِنْ هَادٍ» «من» حرف جر زائد است (مقصود از «زائد» این است که افزایشی در معنا ایجاد نمی‌کند، وگرنه واقعا زائد نیست و به لحاظ بلاغی، تعبیر را رساتر می‌کند) و «هادٍ» در اصل، «هادی» (مبتدای موخر) بوده که ضمه چون بر «باء» ثقیل است، حذف؛ و در نتیجه تنوین رفع به تنوین جر تبدیل شده است. («کاف» هم همین طور). کلمه «هیچ» بدین جهت در ترجمه افزوده شد که اصطلاحاً «نکره در سیاق نفی، دلالت بر عموم دارد» (یعنی چون کلمه «هادی» نکره است و در جمله منفی قرار گرفته، شامل تمام افرادش می‌شود).

حدیث

۱) فَقَالَ الصَّادِقُ ع: ... فَوَضِعَ إِبْرَاهِيمُ ع فِي الْمَنْجَنِيْقِ ... وَقَالَ جَبْرَائِيلُ: يَا رَبِّ خَلِيْلِكَ إِبْرَاهِيْمُ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَحَدٌ يَعْبُدُكَ غَيْرُهُ، سَلَطْتَ عَلَيْهِ عِدْوَةً يُحْرِقُهُ بِالنَّارِ؟ فَقَالَ اسْكُتْ إِنَّمَا يَقُولُ هَذَا عَبْدٌ مِثْلَكَ يَخَافُ الْقُوْت؛ هُوَ عَبْدِي أَخَذَهُ إِذَا شِئْتُ، فَإِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ. فَدَعَا إِبْرَاهِيْمُ ع رَبَّهُ بِسُورَةِ الْأَخْلَاصِ «يَا اللَّهُ يَا وَاحِدٌ يَا أَحَدٌ يَا صَمَدٌ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ نَجَّيْنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ» فَالْتَقَى مَعَهُ جَبْرَائِيلُ فِي الْهَوَاءِ - وَقَدْ وُضِعَ فِي الْمَنْجَنِيْقِ - فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيْمُ هَلْ لَكَ إِلِيَّ مِنْ حَاجَةٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيْمُ: أَمَا إِلَيْكَ فَلَا؛ وَ أَمَا إِلِيَّ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَنَعَمْ! ...

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۳ (با سند و عباراتی متفاوت در: الخصال، ج ۱، ص ۳۳۶؛ و تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۶۴، و التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری ع ص ۵۳۳^۱)

۱. فرازی از متن این آخری در جلسه ۴۸ حدیث ۱ آمد.

از امام صادق ع (و در برخی نقل‌ها: از امام کاظم ع و امام حسن عسگری ع) روایت شده است

هنگامی که حضرت ابراهیم ع را در منجنیق گذاشتند ...

جبرئیل گفت: پروردگارا! این خلیل تو ابراهیم ع است! در زمین غیر از او کسی نیست که تو را بپرستد! آیا دشمنش را بر

او مسلط کرده‌ای تا او را با آتش بسوزاند؟!

خداوند فرمود: ساکت باش! چنین سخنی را بنده‌ای مثل تو می‌گوید که نگران از دست رفتن فرصت است! او بنده من

است، اگر بخواهم او را می‌گیرم؛ اگر مرا بخواند (دعا کند) جوابش خواهم داد!

در این هنگام ابراهیم ع با [عباراتی شبیه عبارات] سوره اخلاص، خدا را خواند که: «ای الله! ای واحد! ای احد! ای صمد!

ای کسی که نه می‌زاید و نه زاده شده است و هیچکس همتای او نیست، به رحمت خودت مرا از این آتش نجات بده!»

پس جبرئیل در میان زمین و آسمان، در حالی که او را با منجنیق پرتاب کرده بودند، به او رسید، و به او گفت: آیا

خواستهای داری که من انجام دهم؟

فرمود: از تو، نه! اما از پروردگار عالمین، بله! ...

(۲) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ

قَالَ:

كُنَّا فِي مَجْلِسٍ نَطْلُبُ فِيهِ الْعِلْمَ وَ قَدْ نَفَدَتْ نَفَقَتِي فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ فَقَالَ لِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا مَنْ تُوَمِّلُ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِكَ فَقُلْتُ

فَلَانَا فَقَالَ إِذَا وَاللَّهِ لَا تُسَعَفُ حَاجَتُكَ وَ لَا يَبُلُغُكَ أَمْلُكَ وَ لَا تُنَجِّحُ طَلِبَتُكَ قُلْتُ وَ مَا عَلَّمَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

حَدَّثَنِي أَنَّهُ قَرَأَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ:

أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ مَجْدِي وَ ارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَ

لَأَكْسُوَنَّهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأُنْحِيَنَّهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ فَضْلِي

أُيَوْمَلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدِ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَفْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ

بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي

فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمِهِ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي

جَعَلْتُ أَمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضَوْا بِحِفْظِي وَ مَلَأَتْ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَا يَمَلُّ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمْرَتُهُمْ أَنْ لَا يُغْلِقُوا

الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَتَّقُوا بِقَوْلِي

أَلَمْ يَعْلَمُ [أَنْ] مَنْ طَرَفْتَهُ نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَا يَمْلِكُ كَشْفَهَا أَحَدًا غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي

فَمَا لِي أَرَاهُ لَاهِيًا عَنِّي

أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ أَنْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي

أَفِيرَانِي أَبْدَأُ بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي

أَبْخِيلٌ أَنَا فَيُبْخِلُنِي عَبْدِي

أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكَرَمُ لِي

أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَالرَّحْمَةُ بِيَدِي
 أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا ذُونِي
 أَفَلَا يَخْشَى الْمُؤْمَلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي
 فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعاً ثُمَّ أُعْطِيتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلَّ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ
 غُضُو ذَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا فَيْمُهُ
 فَيَا بُؤْساً لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَ يَا بُؤْساً لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ يُرَاقِبْنِي.

الكافی، ج ۲، ص ۶۷-۶۶

از حسین بن علوان، گوید: در یکی از مسافرتها هزینه‌ام به پایان رسید و در مجلس اهل علم حضور پیدا کرده بودم، یکی از بزرگان به من گفت: برای این گرفتاری که به تو نازل شده به چه کسی امیدواری؟ گفتم: به فلانی، گفت: به خدا، در این صورت حاجت روا نشوی، و به آرزویت نرسی و خواست تو بر آورده نگردد!

گفتم: خدارحمتت کند، از کجا می‌دانی؟

گفت: امام صادق ع

گفت: امام صادق (ع) به من فرمود که در یکی از کتب [آسمانی گذشتگان] خوانده است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرمود:

به عزت و جلال و مجد و جایگاه عرشم سوگند که محققاً آرزوی هر آرزومندی را که به غیر من دل ببندد با نومی‌می‌کشانم و به او جامه خواری در نزد مردم می‌پوشانم، و او را محققاً از قرب خود دور کنم و از فضل خود کنار زنم! آیا در سختیها به غیر من امید دارد؟ با این که همه سختیها به دست من است؟ به دیگری توجه دارد و در ذهن خود درب خانه این و آن را می‌کوبد، با این که کلیدهای همه درها به دست من است، و در حالی که همه درها بسته و در خانه من برای هر که از من بخواهد (دعا کند) باز است؟!

کیست در گرفتاری‌های خود به من دل بسته، که من راه را بر او بسته باشم؟

کیست برای هر کار عظیم و دشواری به من امیدوار شده که من امیدش را از خود قطع کرده باشم؟

آرزوهای بندگانم نزد من محفوظ است آنگاه آنان حفظ و نگهداری مرا خوش ندارند؟!

آسمانهای خود را پر کرده‌ام از کسانی که از تسبیح من خسته نمی‌شوند و به آنها فرمان دادم که درهای میان من و میان بندگانم را نبندند، آنگاه به گفته من اعتماد نمی‌کنند؟!

آیا نمی‌داند هر پیش‌آمد سهمگینی که در خانه هرکسی را بکوبد، احدی جز من (مگر با اجازه من) نمی‌تواند آن را بر طرف کند؟

او را چه شده که بیهوده از من رو گردان است؟

به جود خودم چیزهایی به او دادم که از من نخواستند بود، سپس از او باز گرفتم و او از من نخواست که آنها را به او بازگردانم و از دیگری خواست!

آیا گمان کرده که من، نخواسته، می‌دهم، اما اگر از من بخواهند، نمی‌دهم؟

آیا من بخیلیم که بندهام مرا بخیل می‌شمرد؟

آیا جود و کرم ندارم؟

آیا عفو و رحمت به دست من نیست؟

آیا من محل آرزوها نیستم؟ چه کسی می‌تواند مانع برآوردن آرزوها توسط من شود؟ آیا آرزومندانی که به دیگری آرزو دارند نمی‌ترسند؟

اگر همه اهل آسمانها و زمین من آرزو کنند و به هر کدام معادل آنچه را که همه آرزو کرده‌اند بدهم، از مُلک من ذره‌ای کم نشود؛ و چگونه مُلکی کم شود که من همه کاره‌ی آنم؟
افسوس و دریغ بر آنان که از رحمت من نومیدند!
و افسوس بر کسی که مرا نافرمانی کند و مرا در نظر ندارد!

تدبر

(۱) «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ...» آیا واقعا خدا کافی نیست؟ درباره این جمله، هرچه خواستم بگویم، دیدم در حدیث فوق گفته شده است. واقعا آیا در خانه خدا را به روی کسی بسته است؟

آیا او که وقتی ما هنوز نبودیم و نخواسته بودیم، همه چیز به ما داده، اگر بخواهیم، نمی‌دهد؟

آیا بخیل است و جود و کرم ندارد؟ آیا عفو و رحمت به دست او نیست؟

آیا کسی می‌تواند مانع برآوردن آرزوها توسط او شود؟ و آیا با برآورده کردن آرزوهای همگان چیزی از او کم می‌شود؟ پس چرا ما در زندگی و مشکلاتمان سراغ همه می‌رویم و تنها وقتی از همه ناامید شدیم، سراغ او می‌رویم؟ فقط آخرش خدا را قبول داریم، نه اول و آخرش (حدید/۳). بیایید اکنون که در این شب‌های قدر توجه کردیم که تمام مقدرات مان به دست خداست، از همین اولش خدا را قبول کنیم.

(۲) «... وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...» وقتی خدا هست، آیا غیر خدا جای نگرانی و ترس دارد؟

۱. این احادیث هم در همین راستا قابل توجه است

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُفَضَّلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ مَا اعْتَصَمَ بِهِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنَهُنَّ وَمَا اعْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أَبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ (الكافي، ج ۲، ص ۶۳)

و احادیث زیر از مجموعه ورام، ج ۱، ص: ۲۲۲

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ أَنْتُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا وَ قَالَ ص مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنَةٍ وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا وَ قَالَ ص مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ أَوْتَقَ مِنْهُ بِمَا فِي يَدِهِ
وَ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ مَا مِنْ عَبْدٍ يَعْتَصِمُ بِي دُونَ خَلْقِي فَتَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ مَخْرَجًا

آیا ما مشرک نیستیم؟ «من»ی که شغلی دارم و به خاطر آن، از مافوق می ترسم؛ منصب و مسئولیتی دارم و از سایر صاحبان زر و زور می ترسم؛ شهرتی دارم و از ریخته شدن آبرویم توسط رقبا می ترسم؛ و...؛ و به خاطر آنها و از ترس آنها، کاری که نباید بکنم، می کنم؛ آیا واقعا خدا را به وحدانیتش قبول دارم؟ آیا اصلا خدا را به خدایی اش قبول دارم؟ واقعا آیا خدا برای بنده اش کافی نیست؟

۳) «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»: چرا نفرمود «بِكَافٍ لَكُمْ» (برای شما کافی نیست) و فرمود «بِكَافٍ عَبْدَهُ»؟ شاید می خواهد توضیح دهد که «چرا خدا کافی است»:

چون ما بنده اویم و جز او کسی را نداریم: «إِلَهِي وَ رَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ»

اگر کسی یادش باشد «عبد او» است، می فهمد که غیر خدا کسی را ندارد؛ و کسی که غیر خدا کسی را نداشته باشد، در مشکلاتش غیر خدا را نمی شناسد، و کسی که غیر خدا را نشناسد، از غیر خدا نمی ترسد.

خدا رحمت کند امام عزیزمان را، حتی در پیام قبول قطعنامه ۵۹۸ (پایان جنگ تحمیلی)، که اغلب، احساس ذلت می کردند، باز عزت عبودیت در کلامش موج می زد:

خداوندا، تو می دانی که استکبار و امریکای جهانخوار گلهای باغ رسالت تو را پرپر نمودند. خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و "ما تنهای تنهاییم و غیر از تو کسی را نمی شناسیم و غیر از تو نخواسته ایم که کسی را بشناسیم". ما را یاری کن، که تو بهترین یاری کنندگانی. خداوندا، تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه الله - ارواحنا لثراب مقدمه الفداء - و رسیدن به خودت جبران فرما. (صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۹۵)

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&page=95>

۴) «... وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»

اگر واقعا خدا کافی است، چرا عده ای از غیر خدا می ترسند؟ چرا در تصمیم گیری هایشان ملاحظه همه کس و همه چیز را می کنند غیر از خدا و یاری او را؟
ادامه آیه پاسخ می دهد:

حقیقت گمراهی، وصف حال اینهاست. کسی که گاه تحت تاثیر شهوت و غضب گناه می کند، گناهکار هست؛ اما معلوم نیست حقیقت گمراهی در موردش صادق باشد، بلکه ممکن است مشمول تعبیر امام سجاده ع در دعای ابوحمزه ثمالی باشد که «إِلَهِي لَمْ أَغْصِبْكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرَبُّوبِيَّتِكَ جَا حِدٍ ... لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَتْنِي هَوَايَ» (خدایا وقتی گناهی می کردم نسبت به ربوبیت تو انکاری نداشتم و...، بلکه خطایی است که بر من عارض شده و نفسم فریتم داده و هوای نفسم غلبه کرده)؛

اما کسی که خدا را کافی نمی داند و از غیر خدا حساب می برد؛ قدرتمندان را جدی می گیرد، اما خدا را جدی نمی گیرد، گمراه است و امیدی به هدایتش نیست.

۵) پاسخ یک شبهه درباره عبارت «مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»

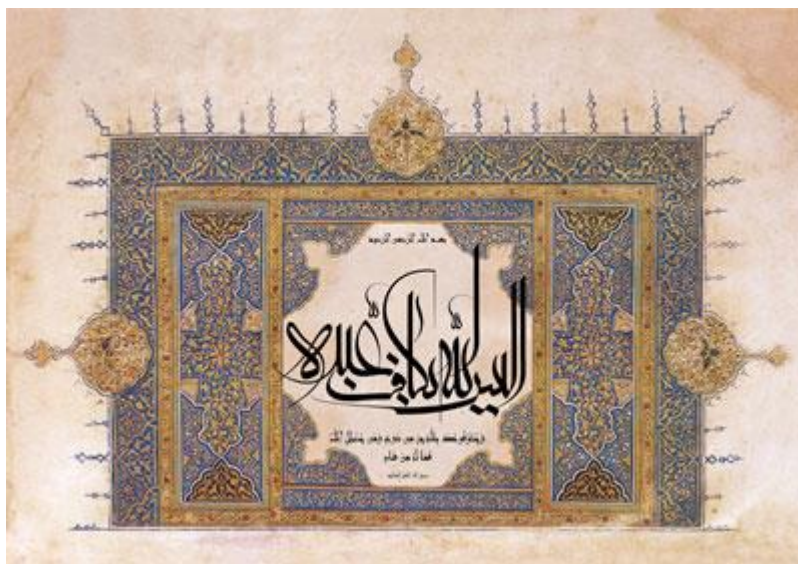
شبهه: چگونه خدا خودش افراد را گمراه می‌کند، بعد دیگر راه هدایتی برایشان قرار نمی‌دهد و علی‌القاعده بعدا هم آنها را به جهنم می‌برد؟

پاسخ: همه کارهای عالم به خدا نسبت داده می‌شود؛ اما این به معنای انکار نقش خود افراد نیست. اگر کسی گمراه می‌شود، خدا او را گمراه کرده؛ اما اقدام خدا در «گمراه کردن»، یک کار دلبخواهی و بی‌ضابطه نیست؛ بلکه به عمل خود افراد برمی‌گردد. آیه ۲۶ سوره بقره بخوبی بین این دو نکته جمع کرده: ابتدا می‌فرماید «خدا گمراه می‌کند» و بلافاصله می‌فرماید «جز فاسقان را گمراه نمی‌کند». به تعبیر دیگر، «گمراه کردن خدا» یعنی همان نظامی که در عالم قرار داده، که: اگر کسی مسیر فسق و ظلم و فساد را در پیش بگیرد، حتما نهایتش گمراهی است؛ و اگر کسی با انتخاب خودش، خودش را در این مسیر تثبیت کرد، دیگر هیچکس نمی‌تواند به او کمک کند.

نکته فرهنگی: چرا برخی از ما وقتی می‌خواهیم یک شعار قرآنی انتخاب کنیم و دیوار خانه یا اتاق کارمان را بدان زینت بخشیم، سراغ آیاتی مانند «و إن یکاد...» می‌رویم، اما آیاتی این اندازه کاربردی را، که برای لحظه‌لحظه زندگی و رفتارهای ما پیام دارد، نمی‌بینیم؟

شعاری که از قرآن انتخاب می‌کنیم، حکایت از دغدغه‌های اصلی ما دارد.

بیاید به جای شعار و دغدغه قرار دادن آیه «و إن یکاد...» (که البته قطعاً معنای درستی دارد، اما شعار اصلی زندگی یک مومن نیست)، این آیه را بر دیوار اتاق یا سر درب خانه‌مان نصب کنیم. نه فقط با مراجعه به فروشگاه‌ها، بلکه با اندک جستجویی در فضای مجازی می‌توان نمونه‌هایی از این آیه که با خط‌های بسیار زیبا نگاشته شده، یافت و قاب گرفت و در اتاق خود نصب کرد، مانند تصویر زیر^۱:



۱. لینک دانلود با کیفیت بالا <http://www.asr-entezar.ir/archives/29352>

لینک کانال «حداقل یک آیه در روز»

<https://telegram.me/YekAaye>

لینک عضویت مستقیم در کانال حداقل یک آیه در روز

https://telegram.me/joinchat/A1JeoJ5e2jaBJW_m_HAIMg

لینک وبلاگ حداقل یک آیه در روز

<http://yekayehqurandarrooz.parsiblog.com/>

آدرس کانال «حداقل یک آیه در روز» در تلگرام

@YekAaye

ارتباط با حسین سوزنچی (نویسنده کانال) در تلگرام

@hsouzanchi